

جوانمردی و جوانمردان

کتاب الفتوّة

تألیف:

ابو عبدالرحمان سُلَمی (ف-۴۱۲- ه)

ترجمه: دکتر قاسم انصاری

مجموعه معارف اسلامی (۴)



جوانمردی و جوانمردان



آدرس: دفتر مرکزی: قزوین ـ خ خیام، جنب کوچه ۲۰
موسسه انتشاراتی و مطبوعاتی حدیث امروز تلفن: ۲-۳۳۵۴۰۰۱
فروشگاه: ضلع شمالی پارک ملت، غرفه ۱۲ تلفکس: ۳۳۵۱۱۰۰



شابک: ۰-۰۷-۷۵۳۶-۹۶۴
ISBN:964-7536-07-0

بسم الله الرحمن الرحیم

جوانمردی و جوانمردان

ترجمه

کتابُ الْفتوّة

ابوعبدالرّحمان سُلَمی (ف ۴۱۲ ه)

مترجم

دکتر قاسم انصاری

انتشارات حدیث امروز
۱۳۸۵

سلمی ،محمد بن حسین ،۳۲۵-۴۱۲ ق.
[الفتوة.فارسی]
جوانمردی وجوانمردان :کتاب الفتوة
ابوعبدالرحمان سلمی ؛ترجمه قاسم انصاری .
قزوین :حدیث امروز،۱۳۸۵ ۸۸ص
۸۰۰تومان ISBN:964-7536-07-2
فهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
۱.فتوت .الف.انصاری قاسم ۱۳۱۴- مترجم .
ب .عنوان .ج .عنوان :کتاب الفتوة.فارسی
۲۰۴۱ ف ۸ س /۲۹۴ BP ۲۹۷/۸۵
۱۳۸۵کتابخانه ملی ایران ۱۱۷۴۸ - ۸۵م



نام کتاب :جوانمردی وجوانمردان
لینوگرافی وچاپ وصحافی :قم ،مؤسسهٔ چاپ الهادی ۳-۶۶۵۱۱۲۱
تاریخ نشر:(چاپ دوم)تابستان ۱۳۸۵
شمارگان :۱۵۰۰نسخه ناشر:حدیث امروز
شابک:۰-۰۷-۷۵۳۶-۹۶۴ ISBN:964-7536-07-0
قیمت ۸۰۰تومان

دفترمرکزی :خیام ،جنب کوچه ۲۰مؤسسه انتشاراتی ومطبوعاتی حدیث امروز،
تلفن ۲۲۲۷۰۰۷ فروشگاه :ضلع شمالی پارک ملت شماره ۱۲تلفکس ۳۳۵۱۱۰۰

گرم شو از مِهر وزکین سردباش
چون مَه و خورشید جوانمردباش

(حکیم نظامی گنجوی)

أَلْحَمدُلِلهِ اَلْمُعِزِّاَلْفِتْیان وَاَلْـفُتوَّة وَجَـعَلَهاإِرْثَ اَلْإِمٰـامَةِ وَاَلنُّبُوَةِوَجَعَلَ لِأَهْلِها أَنْساباًوَسَمّاهُمْ بِها أَحْباباً

(المنتظم ،لابن جوزی ،۳۲۶/۸)

برگردان «کتاب الفتوّة»، عالم و عارف ربّانی ابوعبدالرّحمان سُلَمی را به جهان پهلوانان با صفای ایران عزیز تقدیم می‌دارم.

جوانمردانی که به عظمت این مرز و بوم عشق می‌ورزند و با تحمّل مشکلات فراوان و محرومیّت‌های مالی و کمبودهای وسایل ورزشی، جانانه می‌کوشند و قله‌های قهرمانی را تسخیر می‌کنند و شیوه و شگرد جوانمردی راکه خاصّ این سرزمین کهنسال و پرافتخار است، به نمایش می‌گذارند، اغلب اینان تهی دستان دریا دل و با ایمان‌اند که در میادین بزرگ ورزشی جهان «یاالله» و «یا علی» گویان افتخار می‌آفرینند و اعجاب تماشائیان را بر می‌انگیزند، پای برسکوهای اول قهرمانی می‌گذارند و لبخند شادی بر لبان هم میهنان منتظر و آرزومند خود می‌نشانند، درود فراوان بر آنان.

امیدوارم نامجویان فعلی وطن، اندرز نامداران پیش کسوت را به گوش جان گیرند و به پیروی از آن بزرگ پهلوانان، کوشش قهرمانی را با روش و منش انسانی در آمیزند تا جاودانه سرفراز مانند ـ آمین.

ق ـ ۱

فهرست مطالب

بخش اول

راستین نفس |۲۹، اعتماد به ضمانت خدا|۲۹، موافقت با برادران درهمه چیز|۲۹، مخالفت نکردن با دوستان|۲۹، حفظ ادب در دعاودرخواست ۳۰|، حفظ آداب بندگی|۳۰، محاسبهٔ نفس وعلم به آن|۳۰،

بخش دوم

پارسابودن درظاهروباطن|۳۱، به گرسنگی از شیطان دوری جستن ۳۱|، تأثیر ذکر درظاهروباطن|۳۱، اعتماد به ضمانت خداوند|۳۲، مشغول نشدن به غیرخداوند|۳۲، پاکی دل جستن|۳۲، عفو با قدرت |۳۲، به عیب خود مشغول شدن ۳۲|، زنده کردن نهان وعیان|۳۳، موافقت محبّ با محبوب|۳۳، بازگشت ازسرزنش|۳۴، خوش گمانی به خلق|۳۴، پند به برادران|۳۴، قبول گفتارحکیمان|۳۴، قبول رفاقت یاران|۳۵، خوی جوانمردان|۳۵، تحمل آزار در راه خدا|۳۶، شکایت نکردن ازبلا|۳۷، همراهی با فقر و اُنس به آن|۳۷، ترک چرب زبانی |۳۷، آزادی از هستی|۳۷، شادی به آنچه لایق آن است|۳۷، مشغولی به احوال |۳۸، همراهی و سازش |۳۸، خبر از احوال|۳۸، ملازمت با خوف|۳۹، عدم دل مشغولی|۳۹، مراعات احوال وانفاس|۳۹، توبهٔ دائم |۴۰، لازم دانستن صدق |۴۰، همنشینی با نیکان|۴۰، در علم معرفت داشتن|۴۰، ترک طمع به هستی دنیوی|۴۱، قبول طالب خود|۴۱، ردنکردن مرید|۴۲، لزوم آداب بندگی|۴۲، حمل بار مجاهدت |۴۲، فروتنی با ذاکران|۴۲، رجوع به پروردگار|۴۳، مهر به خلق خدا|۴۳، نیازردن مستمند|۴۳، دیدن منع وبخشش از خدا|۴۴، دیدن کاستی احوال خود|۴۴.

بخش سوم

تغیّر نکردن|۴۵، گفتار امام جعفرصادق(ع) در جوانمردی|۴۵، بی‌نیازی از

بخش چهارم

بخش پنجم

یادداشت مترجم

به نام خدا

محمدّ بن حسین بن محمّد مکنّیٰ به ابوعبدالرّحمان و مشهور به سُلَمی به سال ۳۲۵ هجری در دارالعلم نیشابور چشم به جهان گشـود، پـدرش شیخی پارسا و مـردی عـابد و عـارف و دائـم المـجاهده و مـصاحب بـا بزرگانی چون: ابن منازل و ابوعلی ثقفی (از شیوخ ملامتیّه) و از شاگردان برجستهٔ ابوعثمان حیری بود؛ جامی می‌نویسد:

«چون شیخ ابوعبدالرّحمان متولّد شد [پدر او] هر مـلکی کـه داشت بفروخت و به صدقه داد، او را گـفتند: پسـری آمـد، هـیچ بـرای وی بـاز نگرفتی؟. گفت: اگر صالح بود، هُوَ یَتَولّی الصّالِحین (۱۹۶ / اعراف) و اگر مُفسِد بود، من آلت فساد نداده باشم».[1]

پس از درگذشت پدر، سر پرستی او را جدّ مـادریش عـارف شـهیر

---

۱ - نفحات الانس، به اهتمام دکتر محمود عابدی، صص ۳۱۶ و ۳۱۷.

کمال شفقت را در تعلیم و تربیت ابوعبدالرّحمان به کار برد، ازاین روبه «سُلَمی» (نسبت به سُلَیم) منسوب و معروف شد.

«سُلَمی» با شوق تمام به آموختن حدیث و علم الحدیث و خواندن ر شنیدن آثار و اقوال صوفیه پرداخت و به محضر بسیاری از علمای نامدار نیشابور، که آن زمان در عمران و اندیشه از شهرهای بزرگ قلمرو اسلامی بود رسید، و در حدیث و تصوّف تبحّر کافی یافت. در طلب علم و دیدار علما به: عراق، ری، همدان، مرو، حجاز، و... سفر کرد و علوم اسلامی متداول عصر خود را فرا گرفت.

استاد نورالدّین شریبه -از علمای دانشگاه ألازهر و مصّحح «طبقات الصّوفیهٔ» سُلَمی، بیست و هشت تن از شیوخ و بیست و سه تن از شاگردان مشهور او را در مقدّمهٔ آن کتاب نام برده و شناسانده است.[1]

سُلَمی، به خواندن و جمع کتاب علاقهٔ فراوان داشت، علاوه بر کتابهایی که از پدر و جدّ خود به ارث برده بود، کتب زیادی جمع کرد و کتابخانهٔ جامع و معتبری فراهم آورد که در آن زمان کم سابقه بود؛ بی وقفه، به تعلّم و تعلیم و تألیف همّت گماشت و چهل سال از عمر با برکت خویش را به اِملاء و قرائت حدیث و تفسیر و نقل اقوال علما و مشایخ صوفیه صرف کرد ودر سال ۴۱۲ه.در زادگاه خود دیده‌ازجهان فرو بست.

آثار قلمی سُلَمی، از دیر باز مورد عنایت محقّقان ایرانی[2] و عرب و خاورشناسان خارجی بوده و هست، شماری از کتب و رسالات او به همّت بزرگان مسلمان و غیر مسلمان طبع و نشر شده تعدادی هم به

---

۱ - طبقات الصّوفیه، سلمی، شریبه، صص ۲۱ تا ۲۸، مصر.

۲ - استاد دکتر نصرالله پورجوادی، تعدادی از آثار خطی و چاپی سلمی را گردآورده و آن‌ها را معرفی کرده‌اند که در دو مجلد در مرکز نشر دانشگاهی طبع و منتشر شده است، توفیق بیشتر ایشان را در این گونه کارهای خوب، از خدا می‌خواهیم.

صورت خطی در کتابخانه‌های مهّم جهان موجود است از جمله:

الاخوّة و الأخوات من الصّوفیه، **آداب التّعازی**، **آداب الصّحبة و حسنُ العشرة**، **آداب الصّوفیه**، **الاستشهادات**، **امثال القرآن**، **تاریخ اَهل الصّفّة**، **جوامع آداب الصّوفیه**، **حقائق التفسیر** (یکی از بهترین تفاسیر عرفانی و گنجینه‌یی از اقوال و آراء صوفیان در آیات قرآن است که اخیراً در بیروت به طبع رسیده است)، **کتاب الفتوّه** طبع آنکارا و....

کتاب الفتوّة را دکتر سلیمان آتش استاد دانشکدهٔ الهیّات دانشگاه آنکارا بر اساس نسخهٔ منحصر به فرد موجود در کتابخانهٔ ایاصوفیه با مقدّمه‌یی به ترکی استانبولی به قطع جیبی به چاپ رسانده‌اند، سعیشان مشکور و اجرشان با خدا باد، انحصار در نسخه خطی موجب راه یافتن اغلاطی در متن چاپی شده که در پا نوشت به آن‌ها اشارت رفته است.

کتاب الفتوّه چاپ ترکیه را، سال‌ها پیش، استاد ارجمند و دوست عزیزم جناب آقای دکتر توفیق سبحانی به بنده لطف کردند، چون همیشه، از مراحمشان سپاسگزارم.

این اثر نفیس، کهن‌ترین و نخستین کتابی است که در آداب و رسوم و شرایط جوانمردی و جوانمردان تألیف شده و منبع و مأخذ فتوت نامه‌هایی است که بعد از آن نوشته شده است. سُلَمی، این کتاب را به پنج جزء تقسیم کرده و در تهیهٔ آن از قرآن مجید و احادیث نبوی و اقوال مشایخ صوفیه و گاهی از آراء حکما سود جسته و به آن‌ها استناد کرده است. شیوع فکر فتوت در جهان اسلام به ویژه در خراسان، دلبستگی فراوان سُلَمی را به جوانمردی و جوانمردان، برای خوانندگان ثابت و موجّه می‌کند و معلوم می‌دارد که چرا جوانمرد جامع همهٔ خوبی‌ها و مانع تمام بدی‌هاست و در واقع انسانی والا و کامل است.

«فتی»: جوان، نوجوان، جوانمرد و جمع آن «فِتْیان و فِتْیَه»: جوانمردان است، کلمهٔ فتی گاهی به معنی: بنده استعمال شده که بر گرفته از این

سخن رسول اکرم (ص) است: «هرگز نگویید: بندهٔ من. بگویید: «فتای من»[۱]. این کلمه چند بار در قرآن کریم آمده و جمعی از پیامبران و نیکان بدین نام وصفت نامیده و توصیف شده‌اند: حضرت ابراهیم (ع) به جهت قربانی کردن فرزندش اسماعیل، و حضرت یوسف (ع) به دلیل عفو برادران گناهکار و سنگدل خود، و یوشع به سبب همراهی با حضرت موسی و تبعیّت بی چون و چرا از او، و اصحاب کهف برای گریز از سلطان کافر و جابر و پناه بردن به خدا «فتی» خوانده شده‌اند.

امیر مؤمنان علی (ع) به موجب: «لا فتیٰ اِلاّ عَلی لاسَیفِ اِلاّ ذوُالْفقار»به لقب «فتی المُطلَق» ملقّب شد و به فارسی او را «شاه مردان» گفتند. برخی از محققان معتقدند که اغلب فتیان از قبیلهٔ «بُجیله» و از شیعیان و محبّان حضرت علی(ع) بوده‌اند: اغلب فتیان، سلسلهٔ فتوت خود را به حضرت رسول (ص) می‌رسانند و بر این عقیده‌اند که آن حضرت کمربند به کمر علی بست و به وی اِزارپوشاند و او را «اَخی» برادرم، گفت. از این روی جوانمردان همدیگر را «اَخی» می‌خوانند (حسام الدّین چلبی ارموی، خواستار سُرایشِ مثنوی از جلال الدّین مولوی، و پدرش را «اَخی» می‌گفتند).

مخالفت شدید بنی اُمیّه و عبّاسیان با محبّان علی (ع) سبب تشکّل بیشتر فتیان شد و خلفا را بیمناک ساخت، قیام ابومسلم خراسانی برای بَراندازی امویان و دلاوری‌های صلاح الدّین ایّوبی در جنگ‌های صلیبی به پیروزی از این راه و روش بود؛ خلیفهٔ عباسی النّاصِرُ لدین اللّه (۵۷۶ - ۶۲۲ ه) اِزار پوشیده و به سلک جوانمردان در آمد.

به هر صورت، فتوّت شعبه‌یی از ملامت و اثبات خود در برابر خلق است و با توّجه به تعاریقی که از جوانمردی و جوانمرد در کتاب‌ها هست،

---

۱ - دایرةالمعارف مصاحب، ج ۲، حرف ف.

فتوّت و تصوّف، با یکدیگر ارتباطی ناگسستنی دارند، شیوهٔ دفاع از عِرض و مرز میهن و جنگ و گریز باکافر و دشمن که طریقتی اخلاقی و عملی بود حیات معنوی یافت و جوانمردی عامیانه به جوانمردی معنوی و روحی و صوفیانه متّصف و مزیّن گردید؛ مصلح الدّین سعدی می‌گوید:

جوانمردیّ ولطف‌است آدمیّت همین نقش هیولایی مپندار.

فُضَیل عِیاض گفت: فتوّت، اندر گذشتن عثرات بود از برادران.

ابوعلی دقّاق‌استاد ابوالقاسم قشیری گفت: کمال فتوّت خُلق رسول است که روز قیامت همگنان گویند: نَفْسی نَفْسی = خودم، و رسول (ص) گوید: اُمّتی اُمّتی. حارث محاسبی گفت: جوانمردی آن بُوَد که داد بدهد و داد نخواهد.[۱]

خواجه‌محمّدپارسادر **فصل‌الخطاب بوصل الاحباب** گفت: فتوت نامی است برای قلب پاک از صفات نفسانی و آن پاکی و صفا فزونیِ هدایت بعد از ایمان است. عنصر المعالی، باب چهل و چهارم قابوسنامه را به آیین جوانمردی اختصاص داده و در تعریف آن گفته است: «اصل جوانمردی سه چیز است: یکی آن‌که هر چه گویی بکنی و دیگر آن‌که خلاف راستی نگویی، سوم آن‌که شکیب را کاربندی».

شرایط ارادت در فتوّت پنج است: توبهٔ صدق، ترک علائق به اشغال دنیا، زبان راست، اقتدای درست و درب مراد برخود بستن.

جوانمردان دو دسته‌اند: قولی که به صدق قول خواستار جوانمردی باشند و سیفی که از راه مردمی و پردلی شمشیر زنند.

شرایط پذیرفتن جوانمردی: قیام به فتوت، خوردن آب و نمک، میان بستن، دستوری دادن و اِزارپای پوشیدن.

جوانمردان‌ایرانی محلّ اجتماع‌خودرا«زاویه»و«تکیه»و«پاطوق»(=پای‌علم)

---

۱ - نقل از ترجمهٔ رسالهٔ قیشریه، به اهتمام استاد فروزانفر، باب فتوت.

می‌گفتند و سَراوِیل (شلوار) فتوّت می‌پوشیدند. عیاران (ای یاران) در تاریخ اجتماعیِ مردم نقش مفید و مؤثّری داشتند و در قحط سالی و گرفتاری‌ها و بروز سیل و هجوم دشمن، دامن همّت به کمر می‌زدند و به رفع مشکلات مردم می‌پرداختند، اینان، بعدها با نامهای: اسفهسالاران، کلوها، پهلوانان و... دست بیچارگان می‌گرفتند و به نظم شهر و محلّهٔ خود کمک می‌کردند.

شیخ فریدالدّین عطّار نیشابوری در تعریف و شرایط جوانمردی گفته است:

چنین گفتند پیران مقدّم / که از مردی زندی در میان دم
که هفتاد و دو شد شرط فتوّت / یکی زان شرطها باشد مروّت
نخستین راستی را پیشه کردن / چونیکان از بدی اندیشه کردن
فتوّت چیست؟ دادِ خلق دادن / به پای دستگیری ایستادن
فتوّت‌دارچون شمع است در جمع / ازان سوزد میان جمع چون شمع
اگر اهل فتوّت را وفا نیست / همه کارش بجزروی و ریا نیست
کسی‌راکوبه خشم‌اندر،رضا نیست / فتوت در جهان او را روا نیست
حَسَد را بر فتوّت ره نباشد / حسود از راه حق آگه نباشد
ز کج بینان فتوت راست ناید / که کج بینی فتوّت را نشاید[۱]

در ترجمهٔ «کتاب الفتوّة» سلسلهٔ اسناد احادیث و اقوال حذف شد و مآخذ آیات و احادیث در پی آن‌ها نوشته آمد.

موفّقیت ناشر محترم و خوانندهٔ عزیز را آرزومندم.

قاسم انصاری

۱ - فتوت نامه ضمن دیوان عطار، به اهتمام استاد فقید سعید نفیس.

بخش اول از کتاب فتوّت

گرد آوردهٔ ابوعبدالرّحمان محمدبن حسین سُلَمی (قد)

به نام خداوند بخشندهٔ مهربان

سپاس برای خدا که آئین جوانمردی را روشن کنندهٔ راه‌ها قرارداد و به هر نیکی بایسته راه نمود، و فتوّت را از هر زشتی و عیب بپالود و به بالاترین مرتبه بر کشید، از پیامبران مُرسَل و برگزیدگان مقرّب خود که نامشان را بر صفای لوح صداقت نوشته بود، به فتوت خرسند ساخت و راه حق و حقیقت را بر آنان آشکار کرد تا به واجب آن برخیزند و بر مرتبهٔ آن جاودانه بنشینند.

نخستین کسی که به دعوت فتوّت پاسخ گفت و کرامت‌های مروّت را صاحب شد، آدم(ع) نو آفریده و گرامی خانواده بود که نامش از ادیم زمین مشتق و نشانش در جایگاه اراده ثبت است، در سرای شکوه و حشمت جا دارد و به انوار عصمت مؤیّد است و به تاج کرامت تاجدار و در خانهٔ سلامت ساکن است.

هابیل به فتوت مقبول افتاد چنان که قابیل از آن مردود شد؛ شیث، حقّ فتوّت را ادا کرد و از هر پلیدیِ آن را بپیراست؛ ادریس، بدان به جایگاه عالی رسید و از نیرنگ ابلیس رهایی یافت؛ زاری نوح به محبّت فتوت افزود و نور آن به وی تابید؛ عاد، به فتوت نامیده شد و از ناپاکی رَست؛ هود، به فتوت نیک شد و با فتوّت به عهدها وفا نمود؛ صالح، به فتوت از زشتی‌ها نجات یافت و ابراهیم لقب فتیٰ گرفت و بت‌ها و پیکره‌ها را سرنگون کرد؛ به امر خدای بزرگ، اسماعیلِ فدایی فتوت شد، و لوط با فتوت به مقامی رسید که سقوط نداشت ؛ اسحاق، تا روز دیدار به فتوت برپاست، به دلیل فتوّت یعقوب نهضت کرد، و زیان ایّوب به فتوت کشف و نابود شد، یوسف صدیق بهترین راه را به فتوّت پیمود و بدان به پیروزی رسید؛ ذوالکفل به رتبهٔ بالای فتوت نایل گردید، و به امور پسندیده و نیک آن عمل کرد؛ شعیب، به مرکز فتوّت دست یافت و از هر شکّ و عیبی برست؛ موسی دامن کشان به سوی آن رفت و هارون به نیکی پاسخ گفت؛ اصحاب کهف بدان شرف یافتند و به سرای نعمت رسیدند؛ قلب داوود به فتوت آباد شد و لذّت رکوع و سجود را چشید؛ سلیمان از مرده ریگ فتوت برخوردار شد و جنّ و انس فرمان بُردارِ او شدند؛ شروط فتوت در یونس به صحّت رسید و بدان وفا کرد؛ زکریا، بدان در آبشخور صفا در آمد؛ یحیی آن را باور و تصدیق کرد و از اندوه نجات یافت؛ هر که بدان همّت گماشت، به بزرگی رسید و غمگین نشد؛ عیسی بانوری تابناک تیرگی و بدبختی را به روشنایی بَدَل کرد و به فتوت،لقبِ روح و مسیح یافت؛ محمد(ص) با فتوت به پیروزی درخشان رسید و برادر و پسر عمویش امیرالمؤمنین علی را امین قرار داد.

خدایا! ما را به اَدای حقوق این صحبت موفّق دار و از دارندگان این حقایق قرار ده و در پسندیده‌ترین راه‌ها راهبرمان باش: «هرکس دیدار پروردگار خویش را امید می‌بندد باید کرداری شایسته داشته باشد و در

پرستش پروردگارش هیچ کس را شریک نسازد» کهف /۱۱۰.

سپاس جاویدان بر نعمت‌های خدا، هر حرکت و نیرویی از خداوند بلند مرتبه و بزرگی است که: «فرزندی ندارد و او را شریکی در مُلک نیست و به خواری نیفتد که به یاری نیازمند شود، پس او را تکبیری شایسته بگو» اسراء/ ۱۱۱.

سپاس خدایی راکه آثار فضلش را به بندگان خاص خود گسترد و آنان را به موافقت خود هدایت فرمود و از مخالفت خود دور ساخت و از احوالشان در جایگاهشان آگاه کرد؛ دوست خویش محمّد(ص) را به فتوت بیاراست: «گفتند: شنیده‌ایم که جوانی به نام ابراهیم از آن‌ها سخن می‌گفته است» انبیاء/۶۰،

ابراهیم را از این رو جوانمرد (فتیٰ) نامید که او از جان و خانواده و مال و فرزند - برای خدا - دست برداشت و همهٔ آن‌ها را به کسی واگذاشت که همه کس و همه چیز از آن اوست، از جهان و هر چه در آن است چشم پوشید تا جوانمردی خود را ثابت کند؛ بعد از آن، خدای بزرگ از اولیای خاصّ خود به «جوانمردان» خبر داد و فرمود: «آنان جوانمردان هستند و به پروردگار خود ایمان آوردند» کهف / ۱۳.

بی میانجی و دلیل جویی، بل که ایمان آوردند و به فزونی هدایت گرامی داشته شدند تا به بساطِ قُرب نزدیک گشتند و گفتند :

«پروردگار آسمان‌ها و زمین است» کهف / ۱۴.

خداوند آنان را جامهٔ بندگی پوشاند و در حریمِ رعایتِ خود پناه داد و در جایگاهِ لطفِ خود درآورد و گفت:

«ما آنان را به راست و چپ می‌گردانیدیم» کهف / ۱۸.

چنین است، هر کس راه جوانمردی پیش گیرد مشمولِ رعایت و حمایت و سرپرستی و نگهداری حق می‌شود.خداوند به خرسندی خود گرامیّت داراد!

پرسیدی که جوانمردی چیست؟

بدان که: جوانمردی، هماهنگی و خوش طاعتی و ترک زشتی‌ها و لازم دانستن خوشخویی‌ها و نیکی‌های آشکار و نهان و ظاهر و پنهان است، باید هر حالی از احوال و هر وقتی از اوقات را که جوانمردی از تو می‌طلبد، لازم بدانی و در همهٔ احوال از جوانمردی تهی نباشی، جوانمردیی که با پروردگاروپیامبرت وباصحابه‌وگذشتگان نیک و با مشایخ و برادران و با خانواده و فرزندان و خویشان و فرشتگانت به کار می‌بری.

من،بخشی ازآداب جوانمردی را،به اختصار وبراساس سنّت نبوی(ص) و آثار گذشتگان و آداب و شیوهٔ آنان، بیان می‌کنم و در این کار و همهٔ کارهایم از خدای بزرگ یاری می‌جویم، اوست که بهترین یار و نیکوترین وکیل است.

از جوانمردی، لطف با برادران و برآوردن نیاز آنان است،

عبدالرّحمان‌بن‌محمّدبن‌محمودگفت:که‌پیامبراکرم(ص)فرمود:«هرکس به مؤمنی‌لطف کند یانیازی از نیازهای دنیوی او را، چه کوچک و چه بزرگ، بر آورده سازد،شایسته‌است که خدای‌بزرگ در روز قیامت خدمتکاری به خدمت او بگمارد»

فیض‌القدیر، ج ۶، ص ۸.

از جوانمردی،نیکی‌دربرابربدی وترک مکافات برزشتی است،

محمدبن عبداللّه بن محمّد گفت: که پدر ابوالاحوص گفته است:«گفتم: ای رسول خدا! وقتی به کسی برخوردم که ناراحتم کرد، من همچون او عمل کنم؟ فرمود: نه».

از جوانمردی، ترک طلب خطای یاران و برادران است

احمدبن محمّدبن رجا گفت: پیامبر اکرم (ص) فرمود: «اگر عیب مسلمانان رادنبال کنی،آنان راتباه کرده‌یی یا نزدیک است که تباهشان کنی»

ترغیب، ج ۳، ص ۲۴۰.

ازجوانمردی،حضوربی‌دعوت‌درخانهٔ‌برادری‌است‌که‌بدان‌اعتماددارد.

عبداللّه بن محمّد از ابوهریره نقل کرد: «ابوبکر و عمر(رض) میان ما نشسته بودند، پیامبر اکرم(ص) در آمد و فرمود: چه چیز شما را به نشستن دراین جاواداشته است؟آن دو گفتند:ای رسول خدا! سوگند به کسی که تو را مبعوث کرد، گرسنگی ما را در این مکان نشاند. حضرت فرمود: قسم به خدایی که جان من در دست اوست، مرا هم گرسنگی بیرون آورد، و گفت: به خانهٔ فلانی که از انصار است بروید. صحیح مسلم، باب ۲۰.

از جوانمردی، ترک عیب برخوراکی است که عرضه‌می‌شود.

محمدبن عبدالله بن محمّد از ابوهریره نقل کرد: «رسول خدا هرگز بر طعامی عیب نمی‌گرفت، اگر می‌خواست می‌خورد و اگر نه ترک می‌کرد».

از جوانمردی، به کار بردن خُلق وخوی والاست، چون آن کار از اعمال بهشتیان است.

ابوالقاسم ابراهیم بن محمّد نصرآبادی از اَنَس (رض) روایت مـی‌کند که بیمار بود و گروهی از برادران به عیادتش آمدند، انس، به خادم خود گفت: چیزی برای برادرانم بیاور اگر چه یک لقمه باشد، شنیدم که‌رسول خدا فرمود:«خوشخویی و بزرگواری از اعمال اهل بهشت است»

ترغیب، ج ۳، ص ۳۷۳.

بیان برخی از خوشخویی‌ها براساس سنّت

محمدبن محمد بن یعقوب بن حافظ، از قول نبی اکرم گفت:«از بلند خویی ها دید و بازدید در راه خداست و بر دیدار شده واجب است که به دیدار کننده نزدیک شود به هر چیزی که برایش مـمکن است، اگـر چـه جُرعه‌یی آب باشد. اگر امکان داشته باشد و خودداری کند، شب و روز در عذاب خدا خواهد بود.

از جوانمردی، اُنس و اُلفت با برادران است.

محمدبن محمد بن یعقوب روایت کرد که: «رسول خدا (ص) فرمود:

«مؤمن الفت دارد و مهربان است، و در کسی که مهر نورزد و مهر نبیند، خیر نیست؛ بهترین مردم سودمندترینِ آنان برای مردم است»؛

فیض القدیر، ج ۶: ص ۲۵۳.

از جوانمردی، بخشندگی است،

ابوالحسین بن صبیح از عایشه نقل کرد که رسول خدا فرمود:«بهشت خانهٔ بخشندگان و سخاوتمندان است». فیض القدیر، ج ۳، ص ۳۶۳.

از جوانمردی نگهداشتن دوستی دیرین است،

محمدبن محمود فقیه مروزی گفت: رسول خدا فرمود: «خداوند حفظ دوستی قدیم را دوست می‌دارد» فیض القدیر، ج ۳، ص ۲۹۱.

از جوانمردی، رعایت حال برادران است،

ابراهیم بن محمدبن یحیی گفت: ابن عباس به ابن زبیر بُخل می‌ورزید، رسول خدافرمود:«مؤمن‌نیست‌کسی‌که سیر شود وهمسایهٔ‌اوگرسنه باشد»

فیض القدیر، ج ۵، ص ۳۶۰.

از جوانمردی رعایت ادب طعام خوردن است،

ابراهیم بن احمد بَزاری از قول ابوهریره گفت: رسول خدا فرمود: «نباید یکی از شما چشم به لقمهٔ دیگری بدوزد».

از جوانمردی، سازگاری با برادران است تا وقتی که گناه نباشد،

اسماعیل بن احمد حلالی از قول ابن عباس گفت: رسول خدا فرمود:«پس ازایمان‌به‌خداسرآمدعقل‌پس‌ازایمان،سازش‌بامردم‌است‌مگردرترک‌حق»

فیض‌القدیر،ج ۴، ص ۳.

از جوانمردی، یاری و هماهنگی با برادران است،

اسماعیل بن احمد حلالی گفت: شخصی برای رسول خدا طعامی ساخت او و اصحابش را دعوت کرد، وقتی طعام حاضر شد، یکی از آن گروه گفت: «من رزوه دارم» رسول، خدا(ص) فرمود: «برادرتان شمارا دعوت کرده و برای شما به زحمت افتاده است، افطار کن و اگر خواستی

به جای آن روز دیگری روزه بگیر» از بیهقی و ابوسعید خدری.

از جوانمردی، آغاز رفاقت با یاران است، نه ویژگان،

اسماعیل بن احمد حلالی از علی (ع) روایت کرد که: فاطمه(ع) دختر رسول خدا(ص) خادمی را طلبید و فرمود: «ترا نمی‌بخشم، اهل صُفّه را فراخوان که شکمشان ازگرسنگی در هم می‌پیچد» مسندابن حنبل،ج ۱، ص ۷۹.

از جوانمردی، امکان و اجازه دادن به یاران است تا در مال و مُلک او حکم رانند همان گونه که در اموال خود حکم می‌کنند؛

محمّدبن عبدالله بن زکریا از قول راویان دیگری نقل کرد که: رسول خدا(ص) در اموال ابوبکر تصرّف می‌کرد چنانکه در مال خود تصرّف داشت.

از جوانمردی، محبّت به میهمان و پذیرایی از اوست،

محمّدبن عبدالله بن محمّد روایت می‌کند که پیامبر گرامی اسلام (ص) فرمود: «بدترین مردم،کسانی هستند که میهمان به خانه نمی‌آورند» یا «کسی که میهمان داری نکند، خیری در او نیست» فیض القدیر، ج ۳، ص ۲۱۴.

از جوانمردی، بزرگداشت برادران و حرکت برای آنان است،

اسماعیل بن عبدالله بن میکالی از واثلة بن خطاب قرشی روایت می‌کند که: شخصی وارد مسجد شد و پیامبر تنها بود، از جای خود برخاست. گفتند: ای رسول خدا! جا زیاد است. فرمود: «برای هر مؤمنی حقّی هست».

از جوانمردی، پایداری در احوال است،

ابوعمر و محمّدبن جعفر از سفیان بن عبدالله ثقفی نقل کرد که: «گفتم: ای رسول خدا! به من سخنی بگو که آن را پس از تو از کسی نپرسم. فرمود: بگو به خدا ایمان آوردم و پایدار باش» فیض القدیر، ج ۴، ص ۵۲۳

از جوانمردی بخشش جان و سلامت دل است،

ابوبکر دیوَنجی گفت که رسول خدا(ص) فرمود: «أَبدالِ اُمّت من [چهل تن از اولیاءالله] به عمل داخل بهشت نمی‌شوند، بَلْ که به رحمت

خدا.اوبخشیدن جان و سلامت دل به‌بهشت‌می‌روند» خرائطی،مکارم‌الاخلاق.

از جوانمردی، مهربانی بابرادران و یکسانی با آنان است،

ابوعمرو ،محمّدبن احمد از قول ابوسعید خدری نقل کرد که: در سفری همراه رسول خدا بودیم، ناگهان مردی سوار بر شترش آمد که به راست و چپ چشم می‌گرداند، رسول خدا(ص) فرمود: «کیست که مرکبی اضافه دارد؟. آن رابه کسی دهد که مرکب ندارد و کیست آن که توشهٔ افزون دارد؟ آن را به کسی بدهد که بی زاد و توشه است»و درانواع مال چیزهایی فرمود که دیدیم هیچ یک از ما، در افزون بر مورد نیاز خود، حقّی نداریم.

مسند ابن خلیل، ج ۳، ص ۳۴؛

از جوانمردی، دوستی و دید و بازدید و پیوند در راه خداست،

محمّد بن عبداللّٰه بن صبیح گفت که: شنیدم پیامبر اسلام (ص) فرموده است:«محبّت من بر دوستداران و دیدارکنندگان از من و پیوستگان به من واجب و حق است»، موطأ، کتاب جامع.

از جوانمردی، محبّت به غریبان و نیک پیمانی با آنان است،

عبدالله بن محمد بن علی گفت که پیامبر گرامی اسلام فرمود:«محبوب‌ترین کسان نزد خداوند غربا هستند، گفتند: ای رسول خدا! آنان کیستند؟ فرمود: آنان که برای دین داری از خانه و کاشانهٔ خود گریختند، اینان روز قیامت با عیسیٰ (ع) محشور می‌شوند»

مسند ابن حنبل، ج ۱، ص ۱۸۴.

از جوانمردی، راستگویی و امانت داری است،

عبداللّٰه بن محمّد سمدی گفت که: رسولخدا(ص)فرمو د:چهار چیز در تواست که انجام آن ،پس ازفوت تو از دنیا، ممکن نیست: نگهداری امانت، راستی گفتار، خوشخویی و پاکی لقمه»،

فیض القدیر، ج ۱، ص ۴۶۱.

از جوانمردی، پاک کردن باطن است پیش از اینکه به جامه و هیأت

نیکان درآیی،

عبداللّه بن احمدبن جعفر شیبانی گفت: رسول خدا(ص) فرمود: «جامهٔ پشمین نپوشید مگر اینکه دلهایتان پاک باشد، چه، هرکس به نیرنگ و ناپاکی جامهٔ پشمین پوشد، جبّارِ آسمان او را کباب می‌کند».

از جوانمردی، پذیرایی نیک و گرامیداشت میهمان است،

محمّدبن فضل بن محمّد به نقل از ابوهریره گفت: پیامبراکرم(ص) فرمود: «هرکس به خدا و روز قیامت ایمان بیاورد، باید به نیکی از میهمان خود پذیرایی کند».

از جوانمردی، خوردن طعام پس از یاران است،

محمّدبن یعقوب اَصَم گفت: «وقتی رسول خدا با گروهی غذا می‌خورد، آخرین آنان بود که دست به طعام می‌برد».

از جوانمردی، این است که بداند ماندهٔ مال او همان است که بخشیده است، نه آنچه نگاه داشته است،

عبداللّه بن محمّد بن علی از عایشه (رض) نقل کرد که: گوسفندی به رسول خدا هدیه شد، همهٔ آن را تقسیم کرد، گفتم: چیزی جز گردن گوسفند برای ما باقی نماند. رسول (ص) فرمود:«پس همهٔ گوسفند، جز گردنش،باقی مانده است».

از جوانمردی، هم غذایی درشادی برادران و یاران است،

محمدبن عبداللّه بن محمّد گفت: رسول گرامی فرمود: «هرکس بر برادر مسلمان خود وارد شود که می‌خواهد افطار کند، او نیز باید در افطاری شریک شود».

ازجوانمردی،خوش‌معاشرتی وسرگرمی وشادی بابرادران‌است،

عبدالعریز بن جعفر بن محمّد از قول حسین بن زید نقل کرد که به جعفر بن محمّد گفتم: فدایت شوم آیا رسول خدا هم شوخ‌طبعی داشت؟ گفت: خداوند، او را به خوی بزرگ و خوش در شوخ طبعی وصف کرده

است، خداوند پیامبرانی را که بر انگیخت، خشک و دیر اُنس بودند، امّا محمّد (ص) را با رأفت و رحمت مبعوث کرد و از رأفت او بر اُمّت خود، شوخ طبعی وی با آنان است که تا او را ندیده‌اند به تعظیمش وا داشته نشوند، و گفت: ابومحمّد از پدرش علی و او از پدرش حسین (ص) نقل کرده‌اند که: رسول خدا (ص) می‌فرمود: «خدای بزرگ از ترشرویان نفرت دارد»، فیض القدیر، ج ۲، ص ۲۸۵.

از جوانمردی این است که آدمی خود بین نباشد و به کارهای خود ننگرد و در برابر کاری که می‌کند، عِوض نخواهد،

از محمدبن عبداللّه رازی شنیدم که: از ابوالعبّاس بن عطا پرسیدند: نزدیک‌ترین چیز به نفرت و بیزاری خدا چیست؟ گفت: خود و کارهای خود را دیدن، و بدتر از آن در مقابل کارهای خود عوض خواستن.

از جوانمردی، لازم دانستن توبه و درستی آن است به صحّت قصد و بازنگشتن به آنچه از آن توبه کرده است،

از منصوربن عبداللّه هروی شنیدم که گفت: ابوالحسن مزیّن می‌گفت: «درستی توبه در سه چیز است: پشیمانی از آن چه گذشته است، و صحّت قصد به بازنگشتن هر آنچه از آن توبه کرده است و ترسیدن دل از چیزی که به گناه بودن آن یقین دارد، و چیزی که از توبهٔ با ترس پدید می‌آید، این است که نمی‌داند توبهٔ او پذیرفته می‌شود یا بر رویش کوبیده می‌شود؟».

از جوانمردی، جلب محبّت خدا به محبّت بر اولیای اوست،

از عبدالواحد بن بکر ورثانی شنیدم که مردی از بایزید بسطامی خواست وگفت: «مرابه چیزی راه بنما که با آن به خدانزدیک شوم». بایزید گفت: «اولیای خدا را دوست بدار تا آنان ترا دوست بدارند، چون خدا در هر شبانه روز هفتاد بار در دل اولیای خود می‌نگرد، امید است نگاهش به نام تو که در دل یک ولی است بیفتد و دوستت بدارد و ترا بیامرزد».

از جوانمردی، این است که برادرانت را به خطایشان سرزنش نکنی و وقتی گناه کردند، توبهٔ آنان را بپذیری؛

از ابوالفرج صائغ شنیدم که: یوسف بن حسین نزد با یزید بسطامی می‌آمد و پرسید: «امر می‌کنی که با کدام کس هم صحبت شوم؟ گفت: «با کسی که بیمار شدی از تو عیادت کند و وقتی گناه کردی ترا ببخشد» در این مورد سروده‌اند:

وقتی بیمار شدی، آمدیم و عیادتت‌کردیم
گناه کردید، آمدیم، عذر خواستید؟

از جوانمردی، این است که آدمی از کسب دست نکشد و فرونشیند مگراین که بندِ توکّل او درست و استوار شود،

از ابوبکر رازی شنیدم که ابراهیم خوّاص گفت: «شایسته است که صوفی از کسب فرونشیند مگر اینکه ترک آن مطلوب باشد و حالتی از احوال بدو روی کند که از جایگاه کسب بازش دارد و از کسب بی نیازش کند، امّا وقتی نیازمندی‌ها برپا باشد و خستگی و پارسایی میان او و زحمت و تکلّف فاصله نشود، کار برای او بهتر و کسب برایش حلال‌تر و رساتر است، چون بازنشستگی برای کسی است که از شناخت و به خود بالیدن‌ها و عادت‌ها بیرون آمده باشد.

از جوانمردی، درستی عقیدهٔ جوانمرد میان او و پروردگارش به اقتضای احوال و آداب است،

از ابوبکر رازی شنیدم که می‌گفت: ابوحمزه گفت: «از خدا شرم دارم که با شکم سیر به صحرا در آیم تا سیری من توشه‌یی نباشد که بدان اعتماد کنم، در حالی که به توکّل اعتقاد دارم».

از جوانمردی بزرگداشت حُرمت‌های الهٰی است،

از محمّدبن شاذان شنیدم که علی بن موسی تاهرتی گفته است: پشیزی از عبداللّه بن مروان در چاه نجاست افتاد، کسی را به سیزده دینار اجیر کرد تا آن را در آورد، به وی گفتند: چرا چنین کردی؟ گفت: نام خدا بر آن پشیز است و بدین جهت آن را محترم می‌دارم.

از جوانمردی، این است که با مردم چنان باشی که دوست داری با تو آن گونه باشند،

این قول، به پیروی از حدیث رسول خداست که: «برای مردم دوست بدارچیزی راکه‌برای‌خوددوست داری‌تامؤمن‌باشی»، فیض‌القدیر،ج۱،ص ۱۷۶

و در حدیثی دیگر هست: «برای مردم چیزی بیاور که دوست داری برایت آورده شود». از ابوبکر رازی شنیدم که مردی به ابن یزدانیار گفت: «مرا وصیّت کن»، گفت: «در حقّ مردم چنان داوری کن که می‌خواهی در حق تو داوری کنند».

از جوانمردی، هجرت به سوی خدا به باطن و دل است،

اصل این قول، برگرفته از این سخن خدای بزرگ است: «لوط به وی ایمان آورد و گفت: من به سمت پروردگارم هجرت می‌کنم» عنکبوت / ۲۶.

از ابوالطیب شیرازی شنیدم که ابوبکر طمستانی می‌گفت: «هرکس از ما مُصاحب کتاب و سنت شود و از خود و خلق و دنیا دوری گزینند، و با سرّ و قلب به خدا هجرت کند، و در هجرت خود صادق باشد، در جوانمردی به مرتبه‌یی والا رسیده است، مگر اینکه آن مرتبه را با بازگشت به چیزی از آنچه از آن هجرت کرده است بشکند، وگفت: رسول خدا(ص) فرمود: «هجرت‌اوبه چیزی است که به آن هجرت کرده است» صحیح مسلم، باب ۴۵.

از جوانمردی، صحبت با خدا و رسول و اولیای اوست،

ابوعثمان حیری گفت: «صحبت هرکس با خدا صحیح باشد، خواندن

کتاب خدا را به تأمّل و تدبّر لازم می‌داند و کلام خدا را بر هر کلام دیگری ترجیح می‌دهد و از آداب و اوامر آن که خطاب بدوست، پیروی می‌کند؛ و صحبت هر کس با رسول خدا(ص) درست باشد، از خوی و سنّت و آداب و شیوهٔ او پیروی می‌کند و روش او را در آنچه می‌گیرد و رها می‌کند. پیشوای خود قرار می‌دهد؛ و صحبت هرکس با اولیای خدا صحیح باشد، راه و روش آنان را پی می‌گیرد و به ادب آنان مؤدّب می‌شود و سنّت‌های ایشان را لازم می‌داند، و هر کس از این درجه سقوط کند، از نابود شوندگان است»،

از جوانمردی، بازخواست راستین نفس است تا او را از مشغول بودن به احوال خلق برهاند،

ابوبکر طمستانی گفت: هر کس راستی را میان خود و خدا به کاربرد، صدق با خدا، او را از پرداختن به خلق خدا باز می‌دارد.

از جوانمردی، اعتماد به ضمانت خدای بزرگ در روزی است،

ازاحمدبن محمدبن زکریا شنیدم‌که سهل بن عبداللّٰه گفت: «هر کس، با وجود ضمانت خدا، به کسب روزی همّت گمارد، نزد خدا ارزشی ندارد».

ازجوانمردی،موافقت‌بابرادران‌درهمه‌چیزوترک‌مخالفت با آنان است،

ازابوالعباس‌احمدبن‌محمدنَسَوی شنیدم‌و او از...که مسیّب بن واضح گفته است:«به هربرادری‌بگویی:برخیز،و اوبگوید:به‌کجا؟.وی‌برادر تو نیست».

ازجوانمردی،این‌است که‌بادوستانت‌درمحبوب‌یامکروهی‌مخالفت‌نکنی،

از عبدالواحدبن‌بکرشنیدم‌که‌بشرین‌حارث‌گفت:ازمردانگی‌نیست که آنچه را دوست تو نمی‌پسندد، تو دوست بداری، من دراین معنی سروده‌ام:

به دشمنانم همانند شدی، دوستدار آنان شدم
چون بهرهٔ من از تو همچون بهرهٔ من از آنان شد
خوارم داشتی، خود را خوار و کوچک کردم
هرکس ترا کوچک دارد، من او را گرامی نمی‌دارم.

از جوانمردی، حفظ ادب در دعا و درخواست و مناجات است،

از محمدبن عبدالله شنیدم که سعیدبن عثمان عباس گفت:«هشتاد حج پیاده و با بی چیزی گزاردم، وقتی طواف می‌کردم بر زبانم رفت و گفتم: «حبیب من»، گوینده‌یی غیبی گفت: «راضی نیستی که مسکین باشی و محبّت خواهی؟». از هوش رفتم، چون به هوش آمدم می‌گفتم: «مسکین توام، مسکین توام، مسکین توام».

از جوانمردی، با حفظ آداب بندگی، قیام به سود خلق است،

از محمدبن عبدالله عزیز شنیدم که ذوالنون (رض) گفت: «شعاراهل معرفت سه خصلت است: اندوه جانداران به شادی بدل کردن، نعمت‌های خدا را در مجلس ذاکران پراکندن، و با زبان عارفان خلق را به خدا راه نمودن».

از جوانمردی، محاسبهٔ نفس و علم به آن و غم خوردن به عمری است که در مخالفت از دست رفته است،

از ابوالحسین فارسی شنیدم که کتّانی گفته است: مردی از اهل «رقّه» را حکایت کردند که به محاسبهٔ نفس می‌پرداخت، یک روز نگاه کرد و خود را شصت ساله دید، روزهایش را محاسبه کرد، بیست و یک هزار و ششصد(۱)روز شد، فریاد کشید و بی هوش به روی در افتاد، گفت: «وای بر من! اگر پروردگارم مرا به بیست و یک هزار و ششصد گناه بگیرد، در هر روز یک گناه مرتکب شده‌ام، در حالی که هر روز ده هزار گناه کرده باشم چه خواهد شد؟»دوباره بی هوش شد، حرکتش دادند و دیدند مرده است.

اگر خدا بخواهد، از جوانمردی، حفظ پارسایی در آشکار و نهان ذکر خواهد شد. سپاس برای خدای جهانیان و درود بر محمّد(ص) و خاندان او باد.

---

۱ - متن: خمسمأة است که درست به نظر نمی‌رسد.م

بخش دوم از کتاب فتوت

گرد آوردهٔ شیخ ابوعبدالرّحمان محمدبن حسین سلمی (ره)

به نام خداوند بخشندهٔ مهربان

از جوانمردی، پارسا بودن در ظاهر و باطن است،

از ابوالحسین فارسی شنیدم که یحیی بن معاذ رازی می‌گفت:«پارسایی دو نوع است: پارسایی در ظاهر و پارسایی در باطن، پارسایی ظاهر این است که جز برای خدا حرکت نکنی؛ و پارسایی باطن این است که جز خدای بزرگ چیزی به دلت در نیاید».

از جوانمردی، دوری جستن از شیطان به گرسنگی است،

از ابوالحسین فارسی شنیدم که ابن عصام گفت: «کسی که دانسته گرسنه باشد، شیطان به او نزدیک نمی‌شود».

از جوانمردی، تأثیر ذکر در ظاهر و باطن آدمی است، در ظاهر به پژمردگی و فروتنی و در باطن به خرسندی،

از محمدبن احمد بن ابراهیم نسوی شنیدم که جنید گفت: «خدای را

بندگانی است، وقتی عظمت خدا را یاد کنند، از ترس و هیبت الهی بند از بند آنان بریده می‌شود، آنان شیوا سخن و آزاده و خردمند و عالِم به خدا و ایّام خدایند».

از جوانمردی، اعتماد به چیزی است که خدا برایت ضمانت کـرده و مشغول شدن به چیزی است که ترا بدان امر فرموده است،

از ابوالحسین فارسی شنیدم که گفت: «برای رزقی که کفایتت می‌کند کوشش نکن، و کاری را که به عهده داری انجام ده که آن‌ها از عمل بزرگان و جوانمردان است».

ازجوانمردی‌این‌است‌که چیزی در دو سرای ترا از خدا مشغول نسازد،

از ابوالحسین فارسی شنیدم که رابعه گفته است: «خدایا! کوشش من از دنیا در دنیا یاد تو است و در آخرت دیدار تو، سپس هر چه خواهی با من بکن».

از جوانمردی، پاکی دل جستن به حفظ جوارح و مشـغول سـاختنِ جوارح به چیزهایی است که بدان‌ها مربوط است،

از ابوالحسین فارسی شنیدم که سهل بن عبداللّه تُستری گفت: «بنده‌یی که اعضا و جوارح خود را حفظ کند، خداوند قلب او را حفظ می‌کند، و بنده‌یی که خدا قلب او را حفظ کند، او را امین قرار می‌دهد، و بنده‌یی که از جانب حق باشد، پیشوا و مقتدا می‌شود، و بنده‌یی را که خـدا امـین و پیشوا کرد، بر خلق خود حجّت می‌سازد».

از جوانمردی، عفو با قدرت است،

از ابوالحسین فارسی شنیدم که سَریّ سقطی (رض) گـفت: «هـرکس ببخشد و توانای بر نصرت باشد، خداوندِ توانا هم او را می‌بخشد».

ازجوانمردی،به عیب خـود مشـغول شـدن وازعـیب دیگـران بـاز ماندن‌است،

از محمّد بن طاهر وزیری شنیدم که ذوالنّون (ره) می‌گفت: «هرکس به

عیب مردم بنگرد از عیب خود باز می‌ماند، و هر کس عیب خود بیند، از عیب دیگران نابینا می‌شود».

از جوانمردی، زنده کردن نهان به ذکر، و عیان به طاعت است،

از عبداللّه بن محمّد بن اسفندیار شنیدم که یحیی بن معاذ رازی گفت: «خداوند باطن آدمی را آفرید و زنده بودنش را به ذکر خود، و ظاهر آدمی را خلق کرد و حیات آن را به بندگی خود وابسته ساخت، دنیا را آفرید و سلامت از دنیا را به ترک آنچه در آن است منوط کرد، و آخرت را آفرید و بهره مندی از آن را به عمل برای آن موکول گردانید».

از جوانمردی، موافقت مُحِبّ با همهٔ اوامر محبوب است،

از ابوالحسین علّی بن محمد قزوینی صوفی شنیدم که ابوالحسین مالکی می‌گفت: «ابوالحسین نوری نزد ابوالقاسم جُنید بنِ محمّد آمد و گفت، شنیده‌ام که تو در هر چیزی سخن می‌گویی، در هر چه می خواهی بگو تا من بر سخن تو بیفزایم. ابوالقاسم جنید گفت: در چه موضوعی سخن بگویم؟. نوری گفت: در باب محبّت. جنید گفت: حکایتی برایت نقل می‌کنم: من و گروهی از یارانم در بوستانی بودیم آن کس که قرار بود نیازمندی‌های ما را بیاورد دیر کرد، بر بلندی بوستان رفتیم تا از موضوع تأخیر آگاه شویم، نابینایی را با غلامی خوش چهره دیدیم که نابینا به غلام می‌گفت: جان و دلم! به هر چه امر کردی اطاعت کردم و از هر چه نهی کردی ترک کردم، در چیزی با تو مخالفت نکردم، از من چه می خواهی؟ غلام گفت: می خواهم که بمیری. نابینا گفت: هم اکنون خواهم مرد، دراز کشید و چهره‌اش را پوشاند. به یاران خود گفتم: برای این نابینا چیزی باقی نمانده است ولی امکان مرگ او هم نیست و خود را به مردگان شبیه کرده است! پائین آمدیم و به سوی او رفتیم و حرکتش دادیم، او مرده بود». نوری برخاست و رفت.

ازجوانمردی، بازگشت ازراه سرزنش به اُنس آمرزش در حق یاران است،

از ابوالحسین قزوینی شنیدم که او از جعفر خلدی و جعفر از محمّدبن بشیر شنید که می‌گفت: ابن سمّاک برایم نقل کرد: میان او و دوستی سخنی می‌رود و ما جرایی پیش می‌آید، دوست او می‌گوید: وعدهٔ ما فردا تا یکدیگر را سرزنش کنیم. ابن سمّاک می‌گوید: وعدهٔ ما فردا تا برای یکدیگر طلب آمرزش کنیم.

از جوانمردی، خوش گمانی به خلق و حفظ حرمت آنان است،

از ابوالعباس محمّد بن حسن بغدادی شنیدم که جنید (ره) با یاران خود در حق کسانی که در حلقهٔ درس می‌ایستند و می‌پرسند، گفت: آنان در جایگاه اجابت نیستند و خیره سری می‌کنند، دوست دارم که یاران من[۱] مثل آنان پاسخ نگویند و گفت: دید من در حق آنان غیر از دید من در حقّ شماست، آرزو دارم به سخنی دل ببندند که سبب نجات آنان شود.

از جوانمردی، پند دادن به برادران و علم به کاستی خود در پندی است که به آنان می‌دهد،

از محمّد بن حسن خَشّاب شنیدم که می‌گفت: بدر مغازلی گفت: به بشر حافی گفتم: چه چیز سبب اقامت تو در بغداد است؟. گفت: در دل داری که مسلمان بمیری، در بغداد نمان. گفتم: تو چرا مانده‌یی؟. گفت: «وقتی بنده‌یی امر خدا را ضایع کند، خدا او را به مکان بدی دچار می‌سازد، من بیم دارم که امر خدا را ضایع کنم و به جای شریّ گرفتار آیم».

از جوانمردی، قبول چیزی است که از حکیمان می‌شنود، اگر چه آن را نفهمد؛ برکت قبول، او را به فهم آن می‌رساند.

از ابوالعباس بن خشّاب شنیدم که جنید (ره) گفت: «مدّت ده سال نزد پیران می‌نشستم و آنان در این علم سخن می‌گفتند و من گفتار آنان را

---

۱ - بر اساس پانوشت متن ترجمه شد.

نمی‌فهمیدم و انکار هم نمی‌کردم، فایدهٔ من از پیران این بود که جمعه به جمعه می‌آمدم و به آنچه می‌گفتند گوش فرا می‌دادم و آن‌ها را حق می‌دانستم، گر چه نمی‌فهمیدم، به انکار آنان هم نمی‌پرداختم، مدّتی نگذشت که چون مسأله‌یی پیش می‌آمد، به خانهٔ من می‌آمدند و می‌گفتند: مسأله‌یی چنین چنان در جریان است دوست داریم که تو آن را بشنوی، یا سختی بدین گونه.

ازجوانمردی،قبول رفاقت از طرف یاران و ایثار به موقع بر آنان است، از محمّدبن حسن بن خلد شنیدم که ابوجعفر اصفهانی دوستِ ابوتراب می‌گفت: ابوتراب در موسم حج به حرم آمد، یک خراسانی هم با ده‌ها هزار درهم آمد و گفت: ای ابوتراب! این‌ها را بگیر، دید و گفت: آن‌ها را در این جا بریز. خراسانی آن‌ها را پیش روی او برخاک ریخت،دو درهم برداشت و به دوستی گفت: بدین دو درهم خرقه‌یی بخر، خرقه را بخش بخش کرد و مشت مشت در درم‌ها تصرّف می‌کرد، به دیگر فقرا هم می‌فرستاد ، نزدیک بود که پول‌ها تمام شود، مردی به وی گفت: دوستان تو چند روز است که چیزی نخورده‌اند. مشتی بر گرفت و گفت: برای آنان هم چیزی بخر. زنی آمد و گفت: ای ابوتراب! می‌خواهی هلاک شوم؟ گفت ببنید اگر چیزی مانده به این زن بدهید، گشتند و دو درهم یافتند و آن‌ها را به آن زن دادند.

ازجوانمردی،خوی جوانمردان است که سَرّی سقطی ما رااز آن آگاه ساخت، ازمحمدبن حسن بغدادی شنیدم که می‌گفت:سری سقطی گفت : «خوی مریدان پنج چیز است: قدمی بر نمی‌دارد که هوای نفس، لذّت، اراده و میل و شهوت در آن باشد؛ از چیرگی خواهش‌ها و سرکشی و سخت مرامی بیرون است و قصدِ پنج چیز دارد: ناامیدی از چیزی که در دست مردم است، دست و شکم و فرج خود را آزارنمی‌دهد، به ریا و دورنگی اعتقاد ندارد، به برتر از خود اقتدا می‌کند. در پنج چیز پرهیز و پارسایی

دارد: در هر چیزی که فناپذیر است، در مردم، در شهوات، در ریاست‌طلبی و در مدح و ثنا گفتن. به پنج چیز رغبت و علاقه دارد: به نعمت‌های بهشت رغبت دارد و دنیا در نزد او پلید است، به راستی علاقه دارد و دلش بیمناک است، به همنشینی اولیا مایل است و از همنشینی مخالفان بیزار، به هر چه خدا از آن خرسند شود میل می‌کند و به هر چه جاهل از آن بپرهیزد، روی می‌آورد.

از جوانمردی، تحمّل آزار در راه خدا بعد از معرفت به اوست،

از ابوالفرج و رثانی[۱] شنیدم که ذوالنون مصری (رض) گفت: در سرزمین مصر می‌رفتم، کودکانی را دیدم که مردی را با سنگ می‌زدند، به آنان گفتم: از این مرد چه می‌خواهید؟ گفتند: دیوانه است و می‌پندارد که خدا را می‌بیند. گفتم: برای من از او دست بردارید. دست برداشتند، داخل شدم و جوانی دیدم که پشت خود را به دیوار تکیه داده است، گفتم:

- خداوند رحمتت کناد - در آنچه کودکان می‌گویند، نظر تو چیست؟.

گفت: چه می‌گویند؟ گفتم: آنان گمان می‌کنند که تو می‌پنداری خدا را می‌بینی. ساعتی ساکت ماند و آنگاه سرش را بلند کرد، اشکهایش بر گونه‌ها روان بود و گفت: به خدا سوگند از وقتی که او را شناخته‌ام، او را گم نکرده و از دست نداده‌ام و گفت:

همّت عاشق در ملکوت می‌گردد
دلش اوج می‌گیرد و زبانش خاموش است
و نیز سرگردان و پریشان می‌گفت:
ای بلند مرتبه‌یی که دست به تو نمی‌رسد
ما از گِل هستیم، درود بر تو

---

۱ - متن: ورشانی، با توجه به مقدّمه اصلاح شد، ورثان، جایی در هفت فرسخی بیلقانِ آذربایجان، معجم البلدان، یاقوت.م.

این زندگی کالاست و
با مرگ گام‌ها برابر می‌شود

ازجوانمردی شکایت‌نکردن از بلا و قبول آن به راحتی و رهایی است،
از عبدالواحدبن‌بکرشنیدم‌که‌محمّدبن‌محبوب‌گفت:روزی درگذرگاه‌های بغداد می‌گذشتم، گذارم به تیمارستان افتاد، جوانی خوش چهره دیدم که بندی به پای و زنجیری در گردن داشت، دیدم و روی گرداندم، مرا فرا خواند و گفت: ای ابن محبوب! آیا مولای تو راضی نیست که کسی عشق او را تمنّا کند؟. واگر کسی چون من داعیهٔ عشق داشت باید غل و زنجیر شود؟.به او بگو: اگر از من خرسند است، من بیمی از این‌ها ندارم. آنگاه چنین خواند:

آن که به نزدیکی عادت دارد، به دوری تو نمی‌شکیبد
و آن که بندهٔ عشق است به دوری تو نیرو نمی‌گیرد
اگر چه چشمم تو را نمی‌بیند
ولی دلم به تو می‌نگرد

از جوانمردی، همراهی با فقر و اُنس گرفتن و شاد شدن به آن است،
از ابوالفرج ورثانی شنیدم که بشربن حارث می‌گفت: «فقر، برای مؤمن گنجی پنهان است، چنان که شهادت نزد خدا گنج پنهان است و کسی از بندگان خدا بدان می‌رسد که محبوب خدا باشد».

از جوانمردی، ترک چرب زبانی در همه احوال است،
از عبدالواحد بن بکر شنیدم که ابوعبداللّٰه قرشی می‌گفت: «بنده‌یی که با خود و دیگران چرب زبانی کند، نسیم صدق به مشام او نمی‌رسد».

از جوانمردی، این است که جوانمرد از هستی و هر چه در آن است

آزاد باشد، تا به بندگی کسی رسد که همهٔ هستی از اوست،

از عبدالواحدبن بکر شنیدم که احمد بن حنبل(ره) گفت: «دیدم که ابن سمّاک به برادرش نوشته است: اگر نمی‌توانی که بندهٔ غیر خدا باشی و چاره‌یی جز بندگی حق تعالی نداری، بندگی کن».

ازجوانمردی،شادی به چیزی‌است که جوانمردی شایستهٔ آن‌است، همچون خدمت به مولیٰ و شادشدن به او و نور چشم از او داشتن،

از احمدبن محمّدبن یعقوب شنیدم که یحیی بن معاذ رازی (ره) گفت: «هرکس به خدمت خدا شادشود، همه چیز از خدمت به او شاد می‌شود و چشم هر کس به خدا روشن شود، چشم همه کَس بدو روشن می‌شود».

ازجوانمردی،مشغول‌شدن‌آدمی‌به‌احوال‌وافعال‌خاصّ‌ومربوط‌به‌اوست،

از ابواحمد حافظ شنیدم که ابوبکر صدّیق (رض) گفت: رسول خدا(ص) فرمود: «از محاسن مسلمان بودن آدمی، ترک کردن چیزی است که به او مربوط نیست». و از احمدبن محمّد بن یعقوب شنیدم که معروف کرخی (رض) گفته است: «از نشانه‌های بیزاری خدا از بنده، این است که ببیند بندهٔ او، در اوقات مخصوص خود، به چیزی مشغول است که ربطی با وی ندارد».

از جوانمردی، همراهی و سازگاری در همهٔ احوال با آداب فقر است،

از منصور بن عبداللّه شنیدم که ابن عطا گفت: یکی از عرفا گفته است: «شایسته نیست که بر سفرهٔ فقر جز این چهار چیز باشد: نخست گرسنگی، دوم فقر، سوم خواری [در برابر خالق] چهارم شکر».

از جوانمردی، خبر دادن از احوال به اندازهٔ صاحب حال است،

از ابوبکر جرجانی شنیدم که جُنید (ره) گفت: «شنیدم که در ناحیهٔ فرات جوانی هست، بدان جا رفتم، جوانی دیدم که غم‌های جهان در او جمع آمده بود، گفتم: خدا از تو خرسند شواد! چه وقت وفا در دنیا به کمال می‌رسد؟. گفت: ای جُنید! چیزی از وفا نگو و نپرس که از پاسخ به

آن ناامید و ناتوانم. مرا دعا کرد و گفت: ای جُنید: شرح وفا، پیش از وفا، کارنیکان نیست».

از جوانمردی، ملازمت با خوف است، پس از اینکه آدمی بداند در اثر مخالفت با مولای خود، چه چیز از او در گذشته سر زده است و چه چیز بزودی جریان می‌یابد.

از ابوبکر رازی شنیدم که جنید(ره)گفت:«هرکس یک خطا درخود ببیند وبه چیزی ازنیکی‌های خوداعتمادکند،مغروراست؛وهرکس درکارهای خود[1]بدرستی ووفای‌راستین‌قیام‌نکندازحقیقت‌هادوراست».

از جوانمردی، این است که چیزی جوانمرد را از مولای خود مشغول نسازد و در طلب، گرفتاری‌ها را برتابد؛

از محمّدبن عبدالله شاذان شنیدم که جنید گفت: روزی بامدادان نزد سَرّی سقطی رفتم، به من گفت: «ای ابوالقاسم! دیشب برایم اندک مشاهده‌یی رخ داد و در سرّ خود مخاطب شدم و به من گفتند: ای سَریّ! من خلق را آفریدم، به من نگاه می‌کردند و به سویم می‌آمدند، دنیا را به آنان عرضه کردم نُه دهم مردم بدان میل کردند و یک دهم با من ماندند، بلا بر آنان نازل کردم، ناتوان شدند و یاری خواستند، نُه دهم رفتند و یک دهم با من ماندند، گفتم: شما کیستید، نه به دنیا توجه کردید و نه بهشت خواستید و نه از بلا گریختید؟. گفتند: تو می‌دانی که ما چه می‌خواهیم. گفتم: بلایی بر شما ریختم که کوه‌های بلند و استوار طاقت آن را نداشتند. گفتند: چون تو با ما چنان کردی، خرسندیم».

از جوانمردی است که آدمی احوال و انفاس خود را مراعات کند و چیزی از آن ها را ضایع نسازد، بدین جهت سهل تستری(ره) گفت: «وقت تو عزیزترین چیزهاست، آن را در عزیزترین چیزها صرف کن».

---

۱ - متن: اوامره، که درست نمی‌نماید.

از ابوسعید رازی شنیدم که جنید گفت:«همهٔ خوبی‌ها در این سه کار جمع شده است: اگر روزت را به سود خود نگذرانیدی، به زیان خود هم مگذران، اگر یار نیکان نیستی یار بدان هم مباش، اگر مال خود را در رضای خدا صرف نکردی، در راه خشم خدا هم صرف نکن».

ازجوانمردی، این است که آدمی پیوسته توبه کند و به قبول آن بیندیشد،

از ابوبکر رازی شنیدم که ابوالحسن مزیّن (ره) گفت: «توبه در سه چیز است: پشیمانی بر آنچه گذشت، صحّت قصد در ترک بازگشت، و بیمناکی دل از گذشت و بازگشت؛ چون آدمی به گناه خود یقین دارد و از قبول توبه می‌ترسد، نمی‌داند که توبهٔ او پذیرفته می‌شود یا نمی‌شود؟».

از جوانمردی، لازم دانستن صدق و آرامش اندک به احوال است،

از ابوالحسن بن قتادهٔ بلخی شنیدم که از جنید پرسیدند:«صفت صوفیان چیست؟گفت:«مردانی هستندکه به پیمان خودباخداوند وفا کردند»
احزاب /۲۱.

گفتند: چهره و نمود آنان چگونه است؟. گفت: «چشم بر هم نمی‌زنند و دلهایشان خالی است» ابراهیم / ۴۳.

از جوانمردی، همنشینی با نیکان و دوری از بدان است،

از عبداللّٰه بن محمّد بن اسفندیاران در دامغان شنیدم که یحیی بن معاذ رازی گفت:«اگر فریادی آید، خواهی دید که برادران بَد چگونه بعضی از بعض دیگر می‌گریزند، و برادران خوب چگونه گِرد یکدیگر جمع می‌شوند، خدای بزرگ فرمود: «در آن روز، دوستان دشمن یکدیگر می‌شوند جز پرهیزگاران» زخرف / ۶۷.

از جوانمردی، این است که آدمی در علم خود معرفت، و در معرفت خود مکاشفه، و در مکاشفهٔ خود مشاهده طلب کند، با علم به اینکه احدی به حقیقت معرفت حق تعالی نمی‌رسد،

از ابوالحسن بن قتادهٔ بلخی شنیدم که نوری گفت: «خداوندعلم را

برای خلق مباح کرد و اولیای خود را به معرفت، و اصفیای خود را به مکاشفه، و دوستانش را به مشاهده اختصاص داد، و از همهٔ آفریدگان پوشیده ماند؛ هر گاه گمان کنند که او را شناخته‌اند، به حیرت می‌افتند، و وقتی پندارند که کشف کرده‌اند، در حجاب می‌مانند، و اگر فکر و تحقیق کنند که دیده‌اند، کور می‌شوند. پاک است خدایی که کارش شگفت آور است و هیچ چیزی از او عجیب نیست».

از جوانمردی، ترک طمع به هستی دنیوی است،

از علیّ بن عبداللّه بصری شنیدم که فارس بن عبداللّه گفت: پیرزنی به سهل بن عبداللّه خدمت می‌کرد، به مرضی بیمار شد، گفتند: درمانش کن. گفت: اگر درمان من در دست زدنِ به گوشم باشد، دست نمی‌زنم، چه خوب است چیزی که خداوند آن را ببرد!».

ازجوانمردی، این‌است‌که‌عاشق‌به چیزی از معشوق شِفا نیابد،

سعیدبن محمّد چاچی از سمنون مُحبّ صوفی (ره) خبرداد:

برتو به جای اشک، خون گریستم
تا گریه دردم را دوا کند
محمّد بن اسماعیل برایم خواند:
پنداشته‌اند که نزدیک شدن عاشق
ملالت آور است، جدایی، وَجد را درمان می‌کند
از هر چیزی مداوا خواستیم و بهبود نیافتیم
بنابراین، نزدیک شدن به سرای معشوق بهتر از دوربودن است

از جوانمردی، قبول کسی است که آدمیٰ را بخواهد، و طلب نکردن کسی است که از آدمی روی گرداند؛

از عبدالواحدبن علی شنیدم که فارس (ره) گفت: از خوی جوانمردانِ

صوفیه است که: هرکس پیش او آید نمی‌رانَد و هر که حاضر نشود به طلب او نمی‌پردازد، و هر که با او معاشرت کند مالکش نمی‌شود.

از جوانمردی، این است که، جوانمرد مریدی را به خطایش مردود نکند و بیگانه‌یی را به نیکی‌هایش مقبول نداند،

از این رو ابوتراب نخشبی گفت: «وقتی طبع آدمی به سرشت اراده سرشته شد، و در آداب و رسوم جوانمردان در آمد و تو او را پذیرفتی، به صد اشتباه هم او را از خود دور نکن، دنیا طلبان را، با صد نیکی، در جرگهٔ جوانمردان مشمار مگر اینکه به حقیقت فتوت برسند».

از جوانمردی، لازم دانستن آداب بندگی تا حدّ ممکن است،

از حسین بن یحیی شنیدم که جنید (ره) گفت: «بندگی، ترک اختیار و لازم دانستن خواری و نیازمندی در آن است».

از جوانمردی، شادشدن با برادران است وقتی در محضر آنان باشد، یا آنان در حضور او باشند؛

از عبداللّه بن علی سرّاج شنیدم که بشربن حارث گفته است: «ترک ادب میان دوستان، ادب است؛ هر کس در کارهای مباح با یاران خود شاد نشود، آنان را به وحشت می‌افکند».

از جوانمردی، بار مجاهدات و معاملات را حمل کردن است،

از عبداللّه بن علی شنیدم که دُقّی گفت: عبداللّه بن خرّاز بر من وارد شد و من چهار روز بود که چیزی نخورده بودم. وقتی مرا دید گفت: «یکی از شما چهار روز گرسنه می‌ماند و گرسنگی بر او فریاد می‌کشد و صدایش می‌کند»؛ و گفت: «اگر نفسِ نفیس و گران بهایی، در آرزوی آنچه از خدا می‌خواهد تلف شود، بدان آرزوی خود می‌رسد، و آن کار بزرگی است».

ازجوانمردی، فروتنی برای ذاکران وقبول حق ازناصحان است،

ابوالفضل نضربن ابونصر عطّار ما را خبر داد که فیض بن اسحاق گفت: از فُضَیل بن عیاض (ره) پرسیدند: جوانمردی چیست؟. گفت: فروتنی

برای ذاکران و پذیرفتن حق از پندگویان. ابوالفضل نضربن ابونصر عطّار به ما گفت که وکیع گفته است: «شایسته است که جوانمرد خطاهای یاران و دوستانش را ببخشد و در چیزی از احوالِ آنان کینه توزی نکند».

از جوانمردی، بازگشت آدمی به پروردگار خود در همهٔ اسباب و اعتماد به او، و چیزی از غیر پروردگار نخواستن است.

نصربن محمّد بن احمد صوفی خبر داد که یحیی بن معاذ رازی (ره) گفت: «چهار خصلت از صفات اولیاست: در هر چیز به خدا اعتماد کردن، در هر چیز به سوی او بازگشتن، در هر چیز از او یاری خواستن و در هر چیز نیازمند به او بودن».

از جوانمردی، در هر حال به خَلقِ خدا مهرورزیدن است.

نصربن محمّد بن احمد بن یعقوب خبر داد که جنید گفت: «پیری از پیران، در ناحیه‌یی از دمشق اقامت داشت و او را «ابوموسیٰ قومَسی» می‌نامیدند، وی از جوانمردان بود و فضایلی داشت. گفت: «ابوموسی و زنش در خانه‌یی بودند که بر سر آنان فروریخت، وقتی خاک‌ها را بر می‌داشتند، به همسر ابوموسی برخوردند، گفت: شیخ ابوموسی در این زاویه بود او را دریابید. به سراغ شیخ رفتند و خاک‌ها را از روی او برمی داشتند که گفت: همسرم، همسرم». ابوالقاسم گفت: هر یک از آن دو در آن وقت به فکر صاحب خود بود. اهل محبّت و کسانی که برای خدا و با خدا پیمان بسته‌اند، در تمام احوال دل‌هایی بدین صفت دارند.

از جوانمردی، این است که بی نیازی، نیازمندی را به سببی، در خدمت خود نگیرد.

از منصوربن عبدالله خواص شنیدم که: جنید و یارانش (ره) با فقر وفاقه در مسجدی نشسته بودند، یکی از دوستان در آمد و نشان گرسنگی را در آنان دید، به یکی از فقرا گفت: برخیز و با من بیا. به بازار رفتند و آنچه خریدنی بود خریدند، آن‌ها را به فقیر داد تا به مسجد بیاورد، وقتی

به در مسجد رسیدند، جنید از دور آن دو را دید، به فقیر گفت:«بار بیفکن و در مسجد در آی». فقرا از خوردن آن طعام خودداری کردند. خواص به صاحب طعام گفت: «ارزش دنیا در چشمهای تو چنان بزرگ شده که فقیری را حمّال طعام خودکردی ؟». جنید و یارانش از آن طعام نچشیدند.

از جوانمردی، این است که جوانمرد هر منع و بخششی را از خدا بیند تا چهرهٔ خود را به سئوال تیره نکند و خود را به طمع خوارنسازد.

منصوربن عبداللّٰه هروی از ابن رومی نقل کرد:

برای منع شدهٔ خدا بخشندیی
و برای بخشندهٔ خدا مانعی نمی‌بینم
نیکی و بخشش و دستگیری، برای بخشنده عفو
و برای تو گیرنده آب روی ریختن است
خدابخشش را زشت کناد تا به امیدوتقاضا
آن را از دست دهنده‌اش نگیرم

از جوانمردی، این است که جوانمرد کاستی احوال خود را ببیند و از آنچه در خود دارد خرسند نشود.

از منصوربن عبداللّٰه شنیدم که ابویعقوب نهر جوری گفت: «نشانِ حال کسی که خدا دوستش دارد، این است که کاستی اخلاص، و غفلت در ذکر، و کاهش در صدقِ خود را ببیند، و احوال خود را ناپسندیده بداند و در قصد خویش نیاز به حق را بیفزاید، و راه جوانمردی تا جایی بپیماید که آرزوهایش از میانه برخیزد.

سپاس خدایی را که پروردگار جهانیان است، و درود خدا بر سرورمان محمّد(ص) و خاندان پاک او باد. اگر خدا بخواهد، بخش سوم در پی خواهد آمد.

بخش سوم از کتاب فتوّت

گردآوردهٔ شیخ ابوعبدالرّحمان محمّدبن حسین سُلَمی

به نام خداوند بخشندهٔ مهربان

از جوانمردی این است که جوانمرد، به سببی از اسباب دنیوی، بر برادرش متغیّر نشود،

از منصوربن عبداللّه شنیدم که محمّدبن سُوقه گفت: دو مرد برادری داشتند، یکی از دیگری حاجتی خواست و او نداد، خواهنده متغیّر نشد، برادرش گفت: ای برادر! حاجتی ازمن طلب کردی ومن برآورده نساختم ،توازمن ناراحت نشدی ؟برادر حاجت خواه گفت: من ترا برای امری دوست گرفتم و برادری کردم، تو از دوست داشتن من بدان امر، متغیّر نشدی، پس من هم از تو ناراحت نمی‌شوم اگر چه منعم کنی. دیگری گفت: خودداری برای این بود که ترا بیازمایم، اکنون دست در دارایی من کن و هر چه می‌خواهی بردار، من از تو در تصرّف اموالم، شایسته‌تر نیستم.

ازجوانمردی،چیزی‌است که جعفربن محمّد صادق (ع) ذکر کرده است،

از منصوربن عبداللّه شنیدم که علیّ بن موسی الرّضا (رض) گفت: از جعفربن محمّد(رض) پرسیدند: «جوانمردی چیست؟ گفت: جوانمردی، فسق و فجور نیست، جوانمردی طعامی است ساخته، حاصلی است بخشیده، مژده‌یی است پذیرفته، پاکیی است نیک و شناخته و آزاری

است ناکرده».

از جوانمردی، بی نیازی از خلق، و تقاضا نکردن از آنان است،

از ابوالحسین فارسی شنیدم که ابوبکر محمّد بن احمدبن داوود بلخی گفت: «هر که هزینهٔ اوکم باشد، دوستی او دوام دارد، و هر که عفیف باشد، دیدار او برای دوستان خوش آیند است و دارندهٔ حاجت چهره‌یی آزرده دارد».

از جوانمردی، محفوظ ماندن از آفات به ترک شهوات است،

از حسین بن یحیی شنیدم که ابوتراب نخشبی گفت: «محفوظ بودنت از آفات، محفوظ بودن تو از شهوات است».

ازجوانمردی،این‌است‌که‌اعتمادبه‌خداراکافی‌داندومدّعی‌توکل‌نباشد،

از ابوالحسین فارسی شنیدم که جنید گفت: «حق، کافی و بسنده و همچون سدّی برای اهل حق است، تا از داد و ستد توکل آرامش یابند و به حق خرسند شوند؛ چه زشت است تقاضای اهل صفا، بعد از اعتماد به دوستیی که پندار از دل موحّدان پاک گرداند».

از جوانمردی، برگزیدن خلوت و عزلت بر انبساط و صحبت است،

از عبداللّه بن محمّد بن اسفندیاران در دامغان شنیدم که یحیی بن معاذ رازی (ره) گفت: «برای هر چیزی دژی است و دژ نفس خلوت گزینی و ترک همنشینی با خلق است، چون کسی که با تو نباشد علیه تو است، و یاران اندکند و زمان فریبکار، تا زمان فریب آغاز نکرده، تو پیشدستی کن». مردی به فتح موصلی (ره) گفت: مرا وصیّت کن. فتح گفت: خلوت برگزین و از مردم گوشه بگیر، تا دین و مروّت تو سالم بماند».

از جوانمردی، درست کردن بدایت احوال برای کامل شدن حقیقتِ نهایات است،

از ابوالحسین فارسی شنیدم که ابن عطا گفت: «هرکس اوایل بدایات را که میان او و خداست، استوار نسازد، به درجات بالا نمی‌رسد، اوایل

بدایات، همان وظایف واجب و اَوراد و اذکار پاک و مرکب اراده و تصمیم در کار است؛ هر کس آن‌ها را استوار سازد، خداوند در بقیّه امور بر او منّت می‌نهد».

از جوانمردی،نگهداری راز با خداست تا غیر خدا در آن راه نیابد.(۱)

از ابونصر طوسی شنیدم که ابوالفرج عکُبری گفت: شبلی (ره) مرا گفت: «ای ابوالفرج! اوقات تو در چه چیزی صرف می‌شود؟ گفتم: به همسر و کودکانم می‌پردازم. گفت: وقتِ عزیزتر از گوگرد سرخ خود را در غیر خدا صرف می‌کنی؟ پیامبر (ص) فرمود: «خدا غیرتمند است و غیرتمندان را دوست می‌دارد» مسنداین حنبل، ج ۴، ص ۲۴۷.

«و او بر دوستان خود رشک می‌برد که غیر او بر آنان ظاهر شود». ابوالفرج گفت: من هم غیور و حسودم. شبلی گفت: «غیرت بشری برای اشخاص و غیرت الهیٰ برای اَوقات است که در غیر خدا ضایع شود».

از جوانمردی، مخالفت با خواهش نفسانی است تا راه نَفْس بدان آشکار گردد.

یکی از عرفا گفته است:«هرگاه مسأله‌یی بی دلیل در علم اراده برای کسی رخ دهد، باید ببیند کدام حال به هوای نفس او نزدیک است، با آن به مخالفت برخیزد تا حقیقت واقعه برای وی روشن شود».

از جوانمردی، قیام برای خدا و به خدا و با خداست.

نشان قیام به خدا این است که آمادگی برای از میان بردن اشیاء و اختیاری در احوال نداشته باشد؛ و نشان قیام برای خدا، این است که برای قیام او نهایتی در احوال نباشد و به مقامات و کرامات آرام نشود و عوِض نخواهد، و نشان قیام با خدا این است که اشیاء قائم به وی نباشد و او را از خدا محجوب و مشغول نکند.

---

۱ - متن: آن یختلجَ، که باید: اَن لایختلج باشد،م.

از جوانمردی، چیزی‌است که از ابوالحسن بوشنجی سئوال شد و اوگفت:

«نیکی سِرّ با خدا این است که: آنچه برای خود می‌خواهی برای یاران خود هم بخواهی، بل که آنان را برخود ترجیح دهی، چون خدای تعالی فرموده است: «دوست می‌دارند کسانی را که به سوی آنان مهاجرت می‌کنند، و در دل‌های خود نیاز و حسدی، نسبت به آنچه به ایشان داده شده، نمی‌یابند، آنان را برخود ترجیح می‌دهند اگر چه خود نیازمند باشند» حشر /۹.

پیامبر (ص) می‌فرماید: «مؤمن نیست یکی از شما مگر اینکه دوست بدارد برای برادرش چیزی را که برای خود دوست دارد».

این دوخصلت درهرکس جمع شود، جوانمردی وظرافت شایستهٔ اوست».

ازجوانمردی، این‌است که آدمی در وقتی اهتمام نکند مگر به وقت آن،

از سهل بن عبدالله تستری سئوال شد: «چه زمان فقیر از نفس خود راحت می‌شود؟. پاسخ داد: زمانی که برای خود وقتی، جز وقتی که در آن‌است، نبیند».

از جوانمردی، به کار بردن زیبایی و ظرافت در اخلاق است،

و آن چیزی است که از ابوسعید خرّاز سئوال شد: «جوانمردی چیست؟. جواب داد: ترک معلوم، صبر بر نفس، ناامیدی از خلق، ترک سئوال و اعتراض، پنهان داشتن فقر و اظهار بی نیازی و پاکی».

از جوانمردی، واگذاشتن همهٔ احوال است،

و آن چیزی است که عبدالله رازی گفته است: این را از کتاب ابوعثمان نوشتم و آن سخن شاه [شجاع کرمانی] است: «تفویض، ترک اختیار است».

از جوانمردی، به کار بردن کرم و بزرگواری است که پیوندی قطعی و بخششی بازدارنده و نیکی به بَدان است،

و بدین صورت از رسول خدا(ص) روایت شده است.

از جوانمردی، سلامت خواستن از خدا و شکر بر عافیت است، هرگاه که روزی شود،

از عایشه (رض) روایت شده که: به پیامبر اکرم(ص) گفتم: به نظر شما در شب قدر چه چیز از پروردگار خود بخواهم؟. فرمودند: «در آن شب عفو و عافیت در دنیا و آخرت را طلب کن»، سنن ترمذی،

از ابوبکربن اَحید شنیدم که ابوبکر ورّاق گفت: «آغاز هر عافیتی، عفو خداست، اگر عفو خدا نبود، هرگز عافیتی نبود. از ابوالحسین بن مقسم شنیدم که ابراهیم خواص گفت: «عافیت را کسی، جز نبی یا صدیق، بر نمی‌تابد». از ابوعثمان شنیدم: «زیرک‌ترین مردم کسی است که قدرشناس صحبت عافیت باشد».

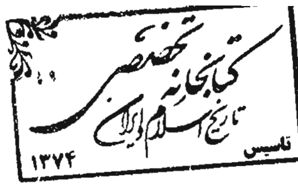
از جوانمردی، این است که وقتی توانایی بخشش داری از آنچه داری بخل نورزی،

رسول خدا (ص) به شخصی گفت: «سرورومولای‌شماکیست؟». گفت: جُدّبن قیس است و بُخل دارد. حضرت فرمود: «کدام درد دردناک‌تر از بخل است؟» صحیح بخاری.

از ابوالعباس بغدادی شنیدم که ابن مسروق گفت: من و ابونصر مُحبّ در یکی از گذرگاه‌های بغداد قدم می‌زدیم، ابونصر جامه‌یی نو داشت که هشت دینار قیمت آن بود، سائلی پیش آمد و به نام محمّد (ص)یاری خواست ،ابونصرجامه خودرادرآورد،پاره کردونیمی ازآن رابه سائل داد،چندگام برداشتیم بازگشت و نیم دیگر را هم به فقیر بخشید .

از جوانمردی این است که باکم خود بسازد و بدان راضی باشد تا بندهٔ کسی نشود.

از محمّدبن حسین شنیدم که حَسَن مَسُوحی گفت: بشربن حارث روایت کرد که مرا در یک روز سرد دید و من جامه‌یی کهنه داشتم و از سرما می‌لرزیدم، نگاهی به من کرد و ابیات زیر را خواند:



شب‌ها و روزها را در جامه‌یی کهنه گذراندن
و در زیر سقف اندوه و پریشانی خفتن
برای من بهتر و شیرین[۱]تر است از اینکه فردا بگویند:
من چیزی از دست دروغ‌پردازی گرفته‌ام
گفتند: بدین خرسندی؟ گفتم: قناعت، بی نیازی است
بی نیازی در فزونی مال و دارایی نیست
در توانگری و نیستی، راضی به رضای خدایم
و جز راه روشن چیزی نمی‌طلبم.

از جوانمردی، خصلت‌هایی است که سَرِیّ سقطی (ره) آن‌ها را بر شمرده است،

محمدبن حسن خالدی به نقل از عبدوس بن قاسم گفت که سری سقطی گفته است: «پنج خصلت است که راحتی در آن‌هاست: ترک آمیزش با بدان، پارسایی در میان مردمان، شیرینی عمل به دور از چشم دیگران، تحقیر نکردن انسان تا نداند که کسی از فرمان خدا سرپیچی کرده است. و این پنج خصلت را از خود دور کند: دو رویی، ستیز، فریب، ظاهر سازی و جاه‌طلبی، تا از این پنج چیز ایمن باشد: کم بینی، آزمندی، خشم، طمع و زیاده خواهی».

از جوانمردی، درست کردن افعال و احوال است،

ابوالعباس خَشاب خبرداد که سعید بن عثمان گفت: شنیدم که ذوالنّون مصری (ره) می‌گفت: هر کس درستکار باشد، در آرامش است و هر که تقرّب جوید، نزدیک است، و هرکس اهل صفا باشد، صفا بیند، و هر کس توکّل کند اعتماد یابد، و هر که خود را در مقصود دیگران به رنج افکند، از مقصود خود بازماند».

---

۱ - متن: اَعذرُ، که اعذبُ صحیح است م.

ازجوانمردی، فروتنی است وآن پذیرفتن حق وبه کاربردن خوی خوش است،
ابوالعباس محمّدبن حسن بن محمد خالدی از محمدبن حعفر بن هارون خبر داد که: از فُضیل پرسیدند: تواضع چیست؟ گفت تواضع این است که در برابر حق فروتن باشی و بدان گردن بنهی و آن را از هر کس بشنوی بپذیری. پرسیدند: جوانمردی چیست؟. فضیل گفت: «به کاربردن خوی خوش با خَلقِ خدا».

از جوانمردی، این است که راحت دیگران را بر خود ترجیح دهد و رنج و زحمت آنان را بر تابد،

از ابوالعباس مخرمی شنیدم که ابوجعفر حدّاد گفت: حدود ده سال با اعتقاد به توکل زیستم، در بازار کار می‌کردم و هر روز اجرتی می‌گرفتم، و چیزی از آن را برای راحت خود، حتی برای نوشیدن آب و استحمام، صرف نمی‌کردم، همهٔ اجرتم را در «شونیزیه» و جاهای دیگر، به فقرا می‌دادم و با آنان همسانی و یاری داشتم و بدین حال بودم: شب که می‌رسید به در خانه‌ها می‌رفتم و تکه نانی می‌گرفتم و با آن افطار می‌کردم.

از جوانمردی، شکیبایی در همزیستی با مردم و بسنده کردن به کسی است که مجبور به زیستن با اوست،

از عبداللّه بن محمّدبن اسفندیاران شنیدم که یحیی بن معاذ رازی (ره) گفت:«معاشرت با خلق بلا، و صبر بر آنان رنج و عناست، اگر مجبور به معاشرت هستی، با پرهیزگاران مصاحبت کن و به ادب آنان مؤدّب شو، و خوی و خصلت آنان بگیر و تا فردای قیامت از نیکان باشی».

از جوانمردی، فروتنی و تکبّر نکردن با یاران و برادران است،

از علیّ بن محمّد قزوینی شنیدم که ابوالحسین مالکی گفت: یکی از حکما گفته است: «عقوبت تکبّر جز این نیست که مردم قدر دوست را سبک و کار او را سنگین بدانند».

از جوانمردی، نیکی به کمال و تمام است،

سعید معدانی از ابوالحسن بن ابی البغل برایم خواند:

چون به نیکی آغازیدی، اِتمام آن واجب می‌شود
تو در پرداختنی‌های واجب مسئولی
با انجام کارم، در خاطرم خطور کن
تا شکر نعمت‌هایت جاودانه ماند
در مصلحت من لطف کن و دستم بگیر
که نعمت‌ها زنجیری به گردن هاست.

از جوانمردی، این است که اَحَدی را تحقیر نکند،

از ابوالقاسم جعفربن احمد رازی شنیدم که برادرم ابوعبداللّه گفت: بنان حمّال، مخنّثی را امر به معروف می‌کرد، مخنّث گفت: بازگرد که آنچه داری برای تو کافی است. بنان گفت: وای برتو! چه چیزی دارم؟. گفت: تو وقتی از خانهٔ خود خارج می‌شوی، بدین فکری که بهتر از منی، همین خود بینی ترا کفایت می‌کند.

از جوانمردی، تصدیق راستگویان و عدم انکار آنان در اخباری است که از خود و مشایخ خود نقل می‌کنند،

از ابوالقاسم مُقری شنیدم که گفت: «آغاز برکت ورود در تصوّف، تصدیق صادقان در اخباری است که از خود و مشایخ خود نقل می‌کنند، به نعمت‌هایی که خداوند بر آنان ارزانی داشته و کراماتی که به ایشان عطا فرموده است».

از جوانمردی، جفای دوستان را به وفا، و عتاب آنان را به پوزش خواهی پاسخ دادن است،

از عبیداللّه بن عثمان بن یحیی شنیدم که جعفربن محمد بن نصیربن مسروق گفت: یکبار به ابوالقاسم حدّاد (ره) جفا کردم، به من نوشت:

وقتی غیر مرا بیا زمائی، به یاد من می‌افتی
و می‌دانی که من برای تو گنجی بودم
در نهایت دوستی، صفایم را به تو بخشیدم
و در دلسوزی چنان شدم که تو می‌خواستی
برای عزّت تو، خود را خوار کردم و من از
کسانی هستم که، در عزّت برادرش ذلّت را می‌پذیرد
به زودی از کردهٔ خود با من پشیمان می‌شوی
و می‌فهمی که رأی تو در حق من درست نبود

به نزد وی باز گشتم گفت: من ترا به پوزش خواهی وا نمی‌دارم، به وفا از تو دلجویی می‌کنم».

از جوانمردی، بزرگداشت مصاحبت و قیام به حُسن ادب در آن است، و آن مصاحبت با بزرگان است به تعظیم و با همسانان و همتایان به موافقت و با زیر دستان به لطف و مهربانی و رحمت، و با پدر و مادر به فروتنی و اطاعت، و با فرزندان به تأدیب نیک و رأفت، و با همسران به خوشرفتاری، و با خویشان به نیکی و پیوند، و با برادران به صدِق مودّت و بذل محبّت، و با همسایگان به آزار نرساندن، و با همگان به خوشرویی و گشاده دستی، و با فقرا به بزرگداشت حُرمت آنان و شناختن قدرشان، و بابی نیازان به اظهار بی نیازی از آنان، و با علما به قبول اشارات ایشان، و با اولیا به اظهار خواری خود و فرمان برداری از آنان و ترک انکارشان، و در اوقات خود؛ از همنشینی با بدعت گذاران و مدّعیان و متظاهران به زهد (برای ایجاد رغبت مردم به پیروی از آنان، و گرفتن مالشان)، دوری کند.

ازجوانمردی، شناخت قدر دیگران است،

از جد خود شنیدم که ابوعثمان گفته است: «ارزش هرکس والا و بزرگ باشد، ارزش مردم هم در نظر او بزرگ خواهد بود، و ارزش هر کس کوچک باشد، ارزش دیگران را کوچک می‌داند».

از جوانمردی، این است که در فتوح [آنچه خدا برای اولیاء و عـرفا حواله می‌کند] رسیده برای یاران، خیانت روا ندارد.

از منصور بن عبدالله شنیدم که ربیع کامخی در رَمْله گفت: همنشین فقرا بودم، چند درهمی بر من فتوح رسید، با یاران خارج شدیم، پیش خود فکر کردم که درهمی از آن را برای خود بردارم، چند روزی گذشت، در دلم آمد که با آن درهم چیزی برای خود بخرم، به بازار رفتم، آن را به بقال دادم، درهم مِس شده بود، آن را به من باز گرداند، در بازار به راه افتادم، بارها آن را به فروشندگان دادم، مس شد و به من بازگشت، پیش یاران برگشتم و گفتم: یاران من! بر من حلال کنید که بدین درهم در حقّ شما تقلّب کردم. درهم را از دست من گرفتند به بازار رفتند و با آن نان و انگور خریدند و آمدند، گِرد هم نشستیم و خوردیم.

از جوانمردی، ترک خود پسندی از تلاش نَفْس است.

ابراهیم خواص (ره) گفته است: «خودپسندی، مانع شناخت ارزش نفس است، و عجله مانع رسیدن به حق، و رفاقت و دوراندیشی مانع پشیمانی است، نیرو و قوت فقط ازآنِ خداست».

از جوانمردی، این است که یاران را به معذرت خواهی وانداری.

از عبدالله بن محمّد دامغانی شنیدم که یحیی بن معاذ رازی گفت: «دوست نیست کسی که ترا به پوزش خواهی وا دارد، و دوست نیست کسی که پیش از سؤال به تو نبخشد».

از جوانمردی، پرهیز از حَسَد است.

از ابوالقاسم ابراهیم بن محمّد نصرآبادی شنیدم که عبدالرّحمان ابو حاتم گفت: «از نشانه‌های جوانمردان این است که بر آنچه از فضل خود به کسی بخشیده، حسد نورزند و کسی را به گناهی عیب نگیرند که از مبتلا شدن به مثل آن می‌ترسند، و به سود و زیان حکم الهی خرسند شوند».

از جوانمردی، به کاربردن خوی زیباست.

از نصرآبادی شنیدم که یکی از جوانمردان ما گفت: خوشخویی، چنگ زدن و توسّل به کتاب خدا و پیروی از سنّت رسول (ص) و گشادگی چهره و بی‌آزاری و بذل نیکی است، و آن چیزی است که خداوند برای پیامبر خود برگزیده و فرموده است: «عفو را پیشه‌ساز و به نیکی امر کن و از جاهلان دوری گزین» اعراف / ۱۹۹.

از جوانمردی، چیزی است که ابوبکر ورّاق (ره) گفته است: «جوانمردان در زمان‌های نخست، یاران را ستایش و خود را نکوهش می‌کردند، امروز خود را می‌ستایند و یاران را مذمّت می‌کنند، در گذشته نعمت و راحت را برای یاران و شدّت و رنج را برای خود می‌خواستند، اکنون سختی را برای برادران و نعمت و راحت را برای خود می‌خواهند».

ازجوانمردی،این‌است که آدمی،بی‌ذکرآنچه گذشته وآنچه‌خواهدآمد، به وقت خود پردازد.

ازعبداللّه‌بن‌عثمان‌بن‌یحیی شنیدم‌که‌یحیی‌بن‌معاذرازی گفت: «حسرت اموری که گذشت و تدبیر اموری که باقی است، برکت عمر ترا می‌برد».

از جوانمردی، چیزی است که از عبیداللّه بن یحیی شنیدم که یحیی بن معاذ رازی گفت:

«سه خصلت است که اعمال و اخلاق ترا اصلاح می‌کند: اینکه اغنیا را به چشم نصیحت، نه به چشم ستم، بنگری، فقرا را به چشم تواضع، نه به چشم کبر، نگاه کنی، و زنان را به چشم مهربانی، نه به چشم شهوت، در نظر بگیری».

از جوانمردی، بخشش به برادران است.

از ابوبکر رازی شنیدم که محمّد بن عبداللّه کتّانی گفت: «از هر نفقه و بخششی، جز بخشش برادر به برادر، سؤال و مؤاخذه می‌شود، چون خدا شرم دارد که در این مورد سئوال کند».

از جرانمردی، شفقت و محبّت بر مطیعان و عاصیان است.

از محمدبن عبداللّه بن شاذان شنیدم که ابراهیم اطروش گفت:«ما با

معروف کرخی (ره) در کنار دجله نشسته بودیم، گروهی از جوانان سوار بر کشتی بازی می‌کردند و دف می‌زدند و مِی می‌نوشیدند، یکی از یاران معروف گفت: «ای ابا محفوظ! آیا نمی‌بینی که اینان در این دریا به خدا عصیان می‌ورزند؟ خدا را به اینان نفرین کن» معروف سرش را به آسمان بلند کرد و گفت: «خدای من! سرورمن! اینان را همین گونه که در دنیا شادند، در آخرت هم شادشان کن». دوست معروف گفت: ما گفتیم از خدا زیان برایشان بخواه» معروف گفت: برادران من! وقتی در آخرت شاد باشند، خدا توبه‌شان را پذیرفته است».

از جوانمردی، این است که نیکی خود به برادران را فراموش کنی و قدر آنان را بشناسی،

از ابوبکر محمدبن عبدالعزیز شنیدم که ابوالقاسم اسحاق بن محمّد گفت: به هنگام جدا شدن به ابوبکر ورّاق گفتم: «با که همنشین شوم؟ گفت: با کسی که نیکی خود را به تو فراموش کند، و بپرهیز از کسی که بدی‌های ترا حفظ کند و آن‌ها را با دیدن تو بشمارد، یا به یاد تو آورد، و با کسی همنشین مشو که ارزش تو به اندازهٔ نیاز او به تو باشد».

از جوانمردی، این است که آدمی سِرّ و باطن خود را بیشتر از ظاهرش مراعات کند، چون باطن نظرگاه خدا و ظاهر جایگاه نظر خلق است.

از ابوبکر رازی شنیدم که ابویعقوب سوسی گفت: «یکی از مردم پنجاه سال کوشید تا زبانش را از خطا حفظ کند ولی سرّ خود را حفظ نکرد تا خطایی بر آن نرود، زیان کرده کسی است که بدین صفت باشد».

از جوانمردی، حفظ ادب معاشرت است،

چنان که سهل بن عبدالله گفت: «بادشمنان خود به عدل و با دوستان به کرم و وفا معاشرت کن».

از جوانمردی، حفظ و رعایت ادب در خلوت با خدای بزرگ است،

از ابونصراصفهانی شنیدم که ابومحمّد حریری گفت: «هرگز پای خود

را در خلوت دراز نکردم» و گفتم[۱] به کار بردن ادب با خدا بهتر است. و شنیدم ابوبکر رازی گفت: عمر بسطامی از با یزید شنید که گفت: «شبی برخاستم و نماز گزاردم، خسته شد م و نشستم و پایم را دراز کردم، شنیدم گویندهٔ غیبی می‌گفت: هر کسی در محضر پادشاهان بنشیند، باید به نیکی ادبِ مجالست را رعایت کند».

از جوانمردی، حفظ دوستی دیرین است، از پیامبراکرم(ص) چنین روایت شده است:

«خداوند حفظ دوستی دیرین را دوست می‌دارد». از ابوبکر رازی شنیدم که ابومحمّد مغازلی گفت: «هرکس بخواهد که دوستی او ادامه یابد، دوستی برادران قدیم را نگهدارد».

از جوانمردی، پوشیدن احوال است.

چنان که سهل بن عبداللّه گفت: گوهر جان در پنج چیز است: فقیری که اظهار بی نیازی کند، گرسنه‌یی که اظهار سیری کند، غمگینی که اظهار شادمانی کند و آدمی که میان او و دیگری دشمنی باشد و او اظهار محبّت کند، و شخصی که روز صائم و شب قائم باشد و اظهار ضعف نکند.

از جوانمردی، مراقبت ظاهر و باطن است،

ابوعلی جوزجانی گفت: «پایداری، به پاداشتن دل با خدا به موافقت، و مجاهدهٔ ظاهر به اخلاص است».

از جوانمردی، دوری از هوای نفس و زایل کردن سرزنش است.

زمام امور خود را به دست هوای خود مده که ترا به ظلمت می‌برد، چون هوای نفس از ظلمت آفریده شده است، از خرد پیروی کن تا ترا به نورها و رسیدن به خدای جبار هدایت کند.

ازجوانمردی، پاک‌کردن بدن ازمخالفت‌ها و آراستن آن به موافقت‌هاست،

از ابوعلی جوزجانی حکایت است که گفت: «جان خود را به پارسایی و

---

۱ - متن: قلّة و صحیح آن، با توجه به قراین: قلتُ است.م.

زهد بیارای و آن را به بیم و اندوه بشوی و جامهٔ شرم و محبّت بپوشان، سپس آن را با رضا و تفویض به پروردگار خود بسپار تا برایت نگاهدارد».

از جوانمردی، دوری از یاران بد است، تا ترا در بلا نیفکنند؛

از عبدالله بن محمّد بن اسفندیاران دامغانی شنیدم که یحیی بن معاذ رازی گفت: به میزان آمیزشت با همنشینان بد، آلوده می‌شوی، هر کس ظاهر خود را از همنشینی و آمیزش با بدان حفظ کند، خداوند باطن او را از میل و رغبت به بدان حفظ می‌کند.

از جوانمردی، این است که آدمی به دین خود بخل نورزد و از مال خود ببخشد.

از عبدالله بن محمّد بن اسفندیاران دامغانی چنین شنیدم که یحیی بن معاذ رازی (ره) گفت: «مؤمن از مال خود گول می‌خورد و از دین خود فریفته نمی‌شود،و منافق از دین خود گول می‌خورد و از مال خود فریب نمی‌خورد».

از جوانمردی، این است که آدمی مولای خود را بر تمام اموال و عوارض برگزیند،

از ابوعلی بیهقی شنیدم که ابوبکر محمدبن یحیی صولی گفت: به من خبر رسید که: امیر المؤمنین مأمون روزی در سرای خود در آمد و به خادمان و غلامان خود گفت: «هرکس از این سرای چیزی برگیرد، ازآنِ او خواهد شد. هر یک از آنان دوید و هر چه ممکن بود برداشت، غلامی بالای سر او ایستاده بود، به غلامان و آنچه بر می‌داشتند توجهی نداشت. مأمون گفت: تو نیز چیزی بردار. غلام گفت: ای امیر! راست می‌گویی که هر چه بردارم از آنِ من می‌شود؟. مأمون گفت: آری. غلام آمد و گردن به گردن مأمون نهاد و به او پیوست و گفت: من جز شما چیزی نمی‌خواهم».

مأمون چند برابر آنچه غلامان برداشته بودند به او بخشید و پس از آن او را بر دیگران ترجیح داد.

سپاس برای خدا و درود به سرورمان محمّد (ص) و خاندان او باد.

بخش چهارم از کتاب فتوت

گردآوردهٔ شیخ ابوعبدالرّحمنْ محمدبن حسین سُلَمی

به نام خداوند بخشندهٔ مهربان

از جوانمردی، این است که هیچ وقت از برادران غافل نباشد.

ابومحمد جریری گفت: «وفا، بهبود و بیداری باطن از خواب غفلت و آسوده شدن همّ از فزونی آفات است».

از جوانمردی، بی نیازی از مردم است که به طمع ذلیل آنان نشود،

از این رو معاویة بن ابی سفیان گفت: «هرکس صلهٔ ترا قبول کرد، مردانگی خود را به تو فروخت و عزّتش را برای قدرت تو خوار ساخت».
قاضی ابوعلی حسین بن احمد بیهقی از محمدبن حازم برایم چنین گفت:

پوشیدن دوجامهٔ کهنه
و یک روز و دوشب راه پیمودن
برایم آسان‌تر از منّت قومی است
که بدان چشمهایم را ببندم
من اگر چه عائله‌مندم
اندک مال و افزون دَینم

از پروردگارم روزی می‌طلبم
و نیازمندی‌هایم را با او درمیان می‌نهم.

ازجوانمردی، شادشدن به دیدار برادران است، اسماعیل بن ابی اُمیه گفت:

«دیدار برادران را، اگر چه اندک باشد، به فزونی غنیمت می‌دانم. ابن مبارک (ره) گفت: «دیدار برادران، یاری دِین و آرامشی برای اندوه هاست». سفیان ثوری (ره) گفت: «در دنیا چیزی جز ملاقات برادران برایم باقی نماند که بدان لذّت برم».

ازجوانمردی، آغازبه نیکی پیش ازپرسش است سعیدبن عاص (ره) گفت:

«نیکوترین نیکی آن است که بدون درخواست آغاز شود، وقتی سائل نزد تو آید و دست دراز کند، خونش در چهرهٔ او به گردش در می‌آید و نمی‌داند که چیزی به اودادی یا ندادی، به خدا سوگند اگر همهٔ مِلکت را به سائلی دهی، مکافات آن نمی‌شود». ابوذرّ منذر ورّاق در کوفه از شاعری برایم خواند:

خدا لعنت کند بخششی را که بدان امیدوار باشم
و بخواهم آن را از دستان کسی بگیرم

از جوانمردی، شتاب کردن در رفع نیاز برادران است، سفیان ثوری (ره) گفت:

«وقتی برآوردن حاجت برای کسی ممکن باشد، کندی و درنگ آن، از اخلاق او و بزرگان نیست». مأمون به فضل ربیع گفت: «برآوردن حاجت کسی را که از تو چیزی می‌خواهد، غنیمت دان که روزگار ستمگرتر، و فلک گردان‌تر، و عمر کوتاه‌تر از این است که حالی کامل شود یا سُروری ادامه یابد».

از جوانمردی، لطف به فقرا و شرم از بزرگان است،

اَعْمش گفت: وقتی آدم ناتوانی نزد ابراهیم (ع) می‌آمد، ابراهیم از او استقبال می‌کرد و هرگاه بزرگی وارد می‌شد، شرمگین می‌گشت.

از جوانمردی، برد باری با نادان و گذشت از بَدان است.

ابوبکر مفید به نقل از محمّد بن عیسی قرشی گفت که پدرم می‌گفت: مردی در وصیّت به پسرش گفت: «پسرکم! با آن کس که با تو نادانی کرد، بُردبار باش و از کسی که به تو بدکرد بگذر، و جایی برای آشتی بگذار تا دوستانت با تو دوستی و دشمنانت از تو شرم کنند».

از جوانمردی، نیازردن برادران و ثبات بر دوستی ایشان است،

از ابوسهل محمدبن سلیمان شنیدم که از احمدبن یحیی چنین گفت:

دوست من از من آزرده نمی‌شود
و وقتی از او غایب شدم، مرا به دیگری نمی‌فروشد
دوست من کسی است که به پیوند خود ادامه می‌دهد
و راز مرا نزد دیگران حفظ می‌کند.

از ابوالفتح قواس زاهد شنیدم که می‌گفت: «هرکس بی جهت برادرانش را آزرده کند، بدان که در دوستی صادق نیست و طمّاع است».

ازجوانمردی این است که آدمی در امر دین و دنیایش بلند همّت باشد،

از محمدبن عبدالله رازی شنیدم که جنید (ره) گفت: «ارزش هر کس به همّت اوست، کسی که همّت او دنیا باشد، بی ارزش است، و هر کس به آخرت اهتمام ورزد، قیمت او بهشت است که به پهنای آسمان‌ها و زمین است، و هر کس برای رضای خدا بکوشد، رضوان خدا نصیب او می‌شود و خدا فرمود: «خشنودی خدا بزرگ‌تر است» توبه / ۷۲.

ابوالطیّب شیرازی گفت: به ابوبکر طمستانی (ره) به هنگام جدایی

گفتم: مرا وصیّتی کن. گفت: با همّت باش. ابوعلی جعفر بصری از اسماعیل بن عبّاد نقل کرد:

گوینده‌یی گفت: چرا کارهای تو بالا نمی‌گیرد
و فرمان تو را امّت‌ها امتثال نمی‌کنند؟
گفتم: رهایم کن تا در اندوه خود بمانم
چون کارهای بزرگ به اندازهٔ همّت‌هاست

از ابواحمد حیری شنیدم که ابوعلی ثقفی گفت: «بلند همّت باش که همّت‌هاچیزهایی را حمل می‌کنند که نفوس آن‌ها را بر نمی‌تابند، و سرود:

قلب شما چیزها را حمل می‌کند نه بدن شما
قلب چیزهایی را بر می‌تابد که بدن تحمّل آن را ندارد.

ازجوانمردی ،این است که آدمی پنج چیزرادرخودحفظ کندوهیچ یک رارها نکند:

امانت، صیانت، صدق، صبر و برادر خوب و نیک نهاد؛ هر کس یکی از آن‌ها را تباه کند، از حدود یقین خارج شده است. یکی از حکما گفت:«هرکس این‌ها را داشته باشد، به جوانمردی کامل است و باید: به نعمت اندک سپاسگزار باشد، و به سختی زیاد شکیبایی کند، با نادان بردبار باشد، و بخیل را به جوانمردی ادب کند، برای خوش آمد مردم بر اعمال خود نیفزاید، و برای نکوهش، مردم از اعمال خود نکاهد». یحیی بنِ معاذرازی (ره) گفت: «جوانمردی: صفا، سخا، وفا و حیاست». ابوالحسن بن سمعون (ره) گفت: «جوانمردی این است که عملیَ در نهان

انجام ندهی که از انجام آن در عیان شرمگین باشی»؛ و ابوالحسین مالکی(ره) گفت: «جوانمردی، خوشخویی و صفای باطن‌است».ابوعمرو دمشقی (ره) گفت: «جوانمردی، با چشم رضا به خلق نگریستن و با دیدهٔ خشم خود را دیدن است، باید حقوق بالا دستان و زیر دستان و همتایان را بشناسی و به خطا و جفایی یا خبر دروغی از آنان دوری نکنی، هرکس یکی از برادرانش را دوست بدارد، بر او واجب است که جفای او را، وفا و دور شدن او را روی آوردن ببیند و به حالی و خویی از او خشمگین[1] نشود، اگر چنین نباشد محبّت او حقیقی نیست». ابوسعید رازی از ابن انباری آورده است:

خود را به گذشت از هر گناهکاری، مُلزم می‌دانم
اگر چه گناه او بر من افزون باشد
مردم، یکی از این سه گروه‌اند:
بزرگ‌تر از من، کوچکتر از من و مثل من
هر کس بالاتر از من باشد، قدرش را می‌شناسم
و خود را به رعایت حقِ لازم ملزم می‌کنم
و آن که مثل من است، اگر خطا و گناهی کرد
می‌بخشم، چون گذشت حاکم است
و هر کس که پایین‌تر از من است، اگر چیزی گفت
آب روی خویش را از گفتار او حفظ می‌کنم اگر چه ملامتم کند.

از جوانمردی، دوستی را به دوستی پاداش دادن است، چون جزای محبّت، محبّت است.

ابوبکر مفید از ابن مبارک (ره) خبر داد که او گفت: «هرکس با رأی نیک، مودّت پاک و خالص را برای تو فراهم کرد، تو نیز مودّت خالص را با

---

۱ - متن: به خطا: لاینسحطُ

اطاعت لازم برایش فراهم کن».

از جوانمردی ، در همه حال، مهربانی با برادران و یاران است،

از جنید (ره) در شفقت به خلق سئوال شد، گفت: «خلق آنچه می‌طلبند، ببخشی و بر آنچه طاقت ندارند تحمیل نکنی و از آنچه نمی‌دانند نپرسی»؛ از جوانمردی پرسیدند: «محبّت تو به یاران چگونه است؟ گفت: اگر مگسی بر روی آنان بنشیند، درد آن را احساس می‌کنم». در این معنی سروده‌ام:

رشک می‌برم که گام بر زمین بگذاری
ای کاش تا هستم، گونه هایم جای پای تو[1] باشد

از رُوَیم (ره) پرسیدند: «تو چگونه به یاران محبّت می‌ورزی؟ گفت: برادرم! بدان که: چیزی از دنیا، جز شادی یاران، مرا شاد نمی‌کند و چیزی از دنیا، چون اندوه یاران، مرا اندوهگین نمی‌سازد». از جوانمردی سئوال شد:«محبّت و همدلی تو با یاران چگونه است؟ گفت: وقتی آنان را می‌بینم، بر چشم خود حسد می‌برم که چرا تمام اعضای بدنم چشم نیست تا دوستان را ببیند و وقتی سخن آنان را می‌شنوم، بر گوش خود رشک می‌برم که چرا همهٔ جوارح من گوش نیست تا سخن آنان را بشنود» و گفت: «شبی نزد خضر(ره) بودم، قَوّالی سرودی خواند، آرزو کردم که‌ای کاش همهٔ جوارحم گوش بودند و می‌شنیدند. شیخ بدو گفت: دوستان نبایدچنین آرزو کنند،بگو:محقق دانندکه همهٔ جوارح آنان گوش است ».

من نزدیک به این معنی چنین سروده‌ام:

در همدلی، به چشمهایم حسد می‌ورزم که

---

۱ - متن: وطیتا، ظ: وطیکًا است،م.

ترا می‌بینند، به هنگام دیدنت آن‌ها را می‌بندم
وقتی صورت فتّان ترا به خاطر می‌آورم
از تو به تو حسد می‌برم
از محبّت زیادم و دقّت حسد و غیرتم
بردو فرشته تو [عتید و رقیب که همیشه با تو همراهند]رشک می‌برم
اگر می‌توانستم کلام تو را زخمی می‌کردم
چون به هنگام تکلّم لبان تو را می‌بوسند

ازجوانمردی‌پرسیدند: «همدلی و محبّت تو به دوستت چگونه است؟.
گفت: وقتی او را می‌بینم، می‌خواهم که کسی جز او را نبینم و وقتی سخنش را می‌شنوم، می‌خواهم سخنی جز سخن او نشنوم». در این مورد چنین سروده‌ام:

اگر می‌توانستم، چشمهایم را می‌بستم
تا با آن‌ها کسی و چیزی غیر ترا نبینم(۱)
و یکی از جوانمردان گفت:
راز آنان به روزگار جدایی، مرا خاموش کرد
رازی می‌شناسی که کری به ارث گذارد؟(۲)

از جوانمردی، این است که آدمی حال کسی را که خداوند سرپرستی او را به وی داده رعایت کند و کارهای خود را واگذارد،
عبداللّه بن عمر(رض) بندهٔ خود را سیر می‌کرد و خود گرسنه

---

۱ - این بیت را از متنبّی دانسته‌اند؟

۲ - این بیت در متن به صورت نثر آمده است.

می‌ماند، او را می‌پوشاند و خود برهنه می‌ماند، او را به خود ترجیح می‌داد و می‌گفت: «آسان‌ترین چیز برایم، چیزی است که به شرّ آن یقین دارم.

از جوانمردی، این است که جوانمرد از هر خشمی دوری کند.

از معاویةبن ابی سفیان حکایت کرده‌اند که گفت:«چرا به مملوک یا غیر مملوک خود خشم کنم؟ اگر مالک باشم، قادر به انتقام هم هستم، پس خود را خشمگین نمی‌کنم، و اگر مالک نباشم، خشم من او را زیان نمی‌رساند، پس خود را خشمگین نمی‌کنم».

از جوانمردی، این است که جوانمرد ادب وقت را حفظ کند.

از ابوالحسین فارسی شنیدم که جنید گفت: «عالی‌ترین کارها حفظ ادب وفت است و آن این است که آدمی جز حدّ خود نبیند و با غیر وقت خود قرین نشود و با غیر پروردگار خود موافق نباشد». محمّدبن علی ترمذی (ره) گفت: «جز محمّد مصطفی (ص) کسی به نگهداشت ادب وقت قیام نکرد، و فرمود: «[خدایا] خود را به تو تسلیم کردم و کار خود را به تو واگذاشتم و به تو پناه آوردم» بخاری، دعوات، ۵.

و فرمود: [خدایا!] از توبه تو پناه می‌بردم» مسلم، صلاة، ۴۴.

و وقتی در محضر خدای بزرگ بود، خدا او را به بهترین زیب[1] و زیور آراست و در نیایش او فرمود: «ترا خُلق و خوی عظیم است» قلم / ۴.

از جوانمردی، این است که همهٔ خوبی‌ها را در یاران خود ببیند، و خود را خوب نداند، چه می‌داند که از او بدی سر می‌زند.

از جدّ خود شنیدم که ابوعبداللّه سجزی گفت: «فضیلت تو تا جایی است که فضل خود را نبینی و اگر دیدی دیگر فضلی در تو نیست». از ابوالحسین فارسی شنیدم که شاه شجاع کرمانی (ره) گفت: «اهل فضل تا فضل خود را نبینند، صاحب فضل هستند، وقتی دیدند دیگر اهل فضل

---

۱ - متن: به جای: حلیة، حیله است، م.

نیستند، اهل ولایت تا ولایت خود را در نظر نیاورند ولایت دارند، وقتی در نظر آوردند ولایت ندارند». شاه شجاع به ابوحفص (ره) گفت: فتوّت چیست؟. جواب داد: به کاربردن اخلاق».

از جوانمردی، این است که جوانمرد ظاهر و باطن و غیبت و حضور خود را برای یاران پاک و خالص دارد،

از حاکم ابواحمد حافظ شنیدم که یکی از حکما گفت: «از موجبات برادری برای جوانمردان، محبّت قلبی و خالصِ برادر به برادر است و تربیت او به زبان، و ورود او به مال، و استواری او به ادب و دفاع از او در غیبت اوست».

از جوانمردی، این است که با بالاتر از خود در دین و پایین‌تر از خود در دنیا مصاحبت کند،

عثمان بن حکیم گفت: «با کسی که در دین بالاتر و در دنیا پائین‌تر از تو است مصاحب باش، چون مصاحبت با کسی که در دین بالاتر است، طاعات تو کوچک می‌نماید و مصاحبت با کسی که در دنیا پایین‌تر از تو است، نعمت‌های الهی را در چشم تو بزرگ می‌نماید». داوود طائی (ره) گفت: «با پرهیزگاران مصاحبت کن، چون آنان برای تو سبکبارترین مردم دنیا در هزینه، و بیشترین مردم دنیا در یاری هستند».

ازجوانمردی،این‌است‌که بنده در تمام‌احوال به خدای خوداعتماد کند،

سفیان بن عُیینه به ابوحازم گفت: «از مال دنیا چه داری؟ گفت: دو چیز: تکیه و اعتماد به خدا و ناامیدی از آنچه در دست مردم است».

از جوانمردی، این است که مهربانی جوانمرد بر دوستانش بیشتر از مهر او به خویشانش باشد،

از حسین بن یحیای شافعی شنیدم که از جعفر بن محمد صادق (ع) حکایت کرد که: «هرکس برای برادرش چنان نباشد که برای خود است، حقِّ‌برادری را ادا نکرده است، نمی‌بینی که خدای بزرگ در قرآن فرموده

است: «در قیامت پسراز پدروبرادر از برادر می‌گریزد؛ و در این مورد مهربانی دوستان رااز قول خدا یاد کرد که:«مارا شفیع و دوست مهربان نیست»، شعرا/۱۰۱.

از جوانمردی، حفظ اعضا و جوارح ظاهر و باطن است،

از ابوالحسن بوشنجی سئوال شد: جوانمردی چیست؟. گفت: «کاری نکند که با آن از کرام الکاتبین شرمنده شود». حذیفهٔ مرعشی (ره) گفت:«جوانمردی، حفظ چهار چیز است: حفظ چشم و زبان و دل و هوای نفس، چشم خود را حفظ کن تا به چیزی که برای او حلال نیست ننگرد و زبانت جز آنچه موافق صواب و حق است نگوید و در دلت فریب و کینهٔ هیچ مسلمانی نباشد و هوای نفس تو چیزی از بدی‌ها نخواهد».

ازجوانمردی، پاسخی‌است‌که‌ابوالحسین‌سمعون‌به پرسنده داد و گفت:

«جوانمردی را خصلت‌هایی است: کم خلافی، خوش انصافی، طلب نکردن خطا، تحسین نکردن عیوب آشکار، پوزش خواهی، تحمّل آزار، بازگشت به ملامت نَفْس، خوش رویی برای کوچک و بزرگ، نیکی، اندرز به خلق و قبول پند آنان، برادری با اولیا و سازگاری با دشمنان، این‌ها ظاهر جوانمردی است و در حقایق آن هم سخن خواهیم گفت».

ازجوانمردی، این است که ظاهر و باطن جوانمرد یکی باشد،

ابودُجانه (ره) از ذوالنون مصری حکایت کرد و گفت: «هرکس در باطن کاری کند که از انجام آن در ظاهر شرمنده شود، او را در نزد خود عظمت و ارزشی نیست».

از جوانمردی، برهنه ساختن باطن از دنیا و مافیهاست،

ابوالعباس بن عطا گفت: «کسی که به باطن از دنیا برهنه نباشد و از خلق خلوت نگزیند و از خود عاری نباشد، چگونه برای مولایش یگانه می‌شود، هر کس به باطن از غیرخود خالی و با مولای خود یکی باشد، بخشش مولا شامل حالش می‌شود و میان آنچه مولای او را راضی و یا

خشمگین می‌سازد، تمیز می‌دهد».

از جوانمردی، این است که با اعتماد به بیم از خدا، از غیر خدا نترسد،
یکی از پیشینان به مردی از خردمندان گفت: «متاعی به دست آر و آن را برای زن و فرزندانت ذخیره کن. گفت: چه چیز بدی برای من خواستی، من، چیزی برای خود نزد خدا ذخیره می‌کنم و خدا هم برای زن و فرزندانم ذخیره می‌کند».

از جوانمردی، از خودگذشتگی برای موافقت دوستان و ترجیح آن بر موافقت خویشان و بیگانگان است،

ابوعلی بن عمر حافظ از قول بشربن موسی برایم این ابیات را خواند:

به دوست از پسر مادرم مایل ترم
و دوست را بَدَل برادر می‌گیرم
اگر تو به آزادگی و سروری با من الفت‌گیری
مرا بنده‌یی صادق می‌یابی
میان نیکی و منّت خود فرق می‌گذارم
و میان مال و حقوق خود جمع می‌کنم

از جوانمردی، کمال کرامت در حق یاران است،

ابومحمّد جریری چنین گفت:ابن مسروق ما را به خانهٔ خود دعوت کرد، با دوستی میانهٔ راه ملاقات افتاد، خواستیم که با ما به خانهٔ شیخ آید و گفتیم که: ما به خانهٔ او می‌رویم. گفت: من به خانهٔ شیخ نمی‌آیم، چون مرا دعوت نکرده است، لحظه‌یی فکر کرد و گفت: با برادرانم مخالفت نمی‌کنم. با ما آمد وقتی به درخانهٔ شیخ رسیدیم و موضوع را خبر دادیم، شیخ به او گفت: تو در دل داشتی که بی دعوت به منزل من بیایی، در جای خود بنشین یا قدم بر گونه هایم گذار. ما خواهش کردیم و او موافقت کرد،

ردایی بر روی زمین گستردیم، میزبان گونه بر روی آن نهاد و دوست جوانمرد رامیان دوتن‌بردیم‌که‌قدم‌برچهرهٔ شیخ نهد تا مجلس به پایان آید».

از جوانمردی، شکیبایی بر یاران و ترک جای گزینی است،

روایت است که داود (ع) به پسرش سلیمان گفت: «برادر قدیم خود را، تا حالتی از وی برنخاسته، با برادر دیگر عِوض و مبادله نکن، اگر چنین کنی نعمت‌های الهی را بر خود دگرگون کرده‌یی، یک دشمن زیاد و صد دوست کم است».

از جوانمردی، صبر بر تدبیر خداوند است،

گویند مردی به حکیمی شکایت برد، حکیم گفت: «ای برادر! مُدبّری جز خدای بزرگ می‌خواهی؟».

و یکی از جوانمردان گفت: «هرکس به تدبیر الهی برخود صبر نکند، بر تدبیر خود برخود هم صبر نمی‌کند». واسطی (ره) گفت: «هرکس خود و اشیاء را برای خدا دید، به خدای تعالی از همه چیز بی نیاز می‌شود»، ابوالعباس دینوری (ره) گفت: «هرکس برای خود تدبیر کند در پایان کار پشیمان می‌شود، و هر کس برای خود به تدبیر خدا راضی شود، آغاز و انجام کارش ستوده خواهد شد».

از جوانمردی، قیام بزرگترها به خدمت کوچکترهاست،

وقتی که خدمتی بخواهند و یا خود نیاز آنان را از نزدیک شاهد باشند، و قیام به خدمت میهمان است؛ علّی بن حسن بن جعفرالرّضای حافظ در بغداد به ما خبر داد که ابن اکثم گفت: «شبی نزد امیر المؤمنین مأمون (ره) بودم، نیمه‌های شب تشنه شدم، برخاستم تا آب بنوشم، مأمون گفت: ترا چه می‌شود که نمی‌خوابی؟

گفتم: ای امیرالمؤمنین! تشنه‌ام. گفت: به جای خود برگرد. به خدا قسم، خود برخاست و به طرف آب سردکن رفت و با کوزهٔ آبی مرا سیراب ساخت و گفت: برای آدمی ملامت آور است که میهمان خود را به

خدمت گیرد، مگر به تو خبر نداده‌ام و نگفته‌ام که: هارون الرّشید از جریربن عبداللّه (رض) نقل کرد که پیامبر اکرم (ص) فرمود: «عیب است که میزبان از میهمان خود خدمتی بخواهد» فیض القدیر، ج ۴، ص ۱۳.

از جوانمردی، نحوهٔ زندگی پس از جدایی برادران و دوستان است،

از حسین بن یحیی شنیدم که جعفربن محمّد گفت: روزی جنید را دیدند که متفکّر و غمگین نشسته است، پرسیدند: ای ابوالقاسم! چه چیز ترا اندوهگین کرده است؟. گفت: «سرّ در خلوت و برادرانی که به آنان اُنس داشتم و از دست داده‌ام، این‌ها، چیزهایی است که بدن را ویران و دل را مشغول می‌کند، و چنین خواند:

هر منزلی، پس از فرود آمدن در «لوی»
و زندگی با آن قوم، نکوهیده است.

علی بن عمر حافظ در بغداد گفت: یزدان کاتب از عبیدبن عبداللّه بن طاهر برای ما ابیات زیر را قرائت کرد:

آزاده، بعد از مفارقت دوستان
جان خود را از دست می‌دهد
به کسی که ساعتی بعد از یاران
زندگی کند، تسلیت باید گفت

و نیز در این معنی برای ما خواند:

دور شدند و جسم بعد از دوری آنان
چنان شد که چشم جای ایشان را نمی‌بیند

من به چه رویی به آنان بنگرم؟
وقتی ببینند که من بعد از آنان زنده‌ام
شرمم باد از ایشان و این سخنان که:
«از دست دادن ما به زیان تو نبود»

از محمدبن حسن خالدی در بغداد شنیدم که گفت: به ابن جریر گفتند:«این سخن پدرت را شنیدی که گفت: اگر بودم و پایان عهد دوستان را در روز رحلت می‌دانستم، کاری می‌کردم که نکرده‌ام. اگر آن را می‌دانست چه می‌کرد؟. ابن جریر گفت: چشمان خود را از حدقه در می‌آورد تا جای جدایی آنان را نبیند» محمّد بن طاهر وزیری گفت: سعیدبن عبداللّه بغدادی این ابیات را از شاعری برایم خواند:

نمی‌دانم در جدایی چه اندوهی نهفته بود
وقتی گفتند: کشتی آمد
محبوب من برخاست تا بامن وداع کند
اشک براو غلبه کرد، روش او چون وزش نسیم برشاخه‌ها بود
دور شد و گریان گفت:
ای کاش ترا نمی‌شناختم

از جوانمردی، کامل کردن نیکی به ادامه و پیوند آن به یاری هاست،

علی بن عمر حافظ از ابوخزیمةالبان (عیسی) خبر داد که امیرالمؤمنین المهدی گفت: «احدی به وسیله‌یی یا دست آویزی به من توسّل نجست که آن نزدیک‌تر باشد به من از چیزی که دوست بدارد و به یادم آرد دستی را که از من به سوی او کشیده شد، و دست دیگراز آن تبعیّت کرد،و صاحب دست نیکی نمود؛ چون منع آخر، شکر اول را قطع می‌کند».

از جوانمردی، گرفتن و عمل کردن به این آداب و پندهاست که آن‌ها را ابوعبدالله محمدبن عبدالله عِصمی از ابراهیم بن شکله نقل کرد که ابراهیم گفت:

«وقتی با یکی برادر شدی، شک نکن در اینکه از او خطا و صواب سر می‌زند، نیکی و بدی می‌کند، حفظ و ضایع می‌کند، وقتی حفظ کرد، خود را به شکر وا دار، و وقتی ضایع کرد، صبرکن، و اگر نیکی کرد، پاداش بده، و اگر بدی کرد، بد کن، چون سرزنش کردن دوست سبب ادامهٔ دوستی می‌شود»؛ وگفته‌اند: «عتاب ظاهر بهتر از کینهٔ پنهان است».

از جوانمردی، حفظ پیمان برادران بر نزدیکی و دوری است،

عمربن‌احمدبن عثمان خبر دادکه ابن انباری از یزید مهلّبی قرائت‌کرد:

اگر از ما غایب شوی، سیراب و شادمان باشی
اگر بر ما وارد شوی، خوش و آسوده باشی
بیمناک نباش! غایب شوی فراموشت نمی‌کنیم
واگر به ما بپیوندی آزرده نمی‌شویم.

از جوانمردی، این است که در هر حال نکوهش برادران را نشنود، یوسف بن صالح از ابن انباری، شعر زیر را از شاعری خواند:

گوش خود را به روزگار عاریه نمی‌دهم
تا بردوست من عیب گیرند
و عیب دوستان را
پیش خود نگاه نمی‌دارم
دوستان را در غیب آنان حفظ می‌کنم
تا آنان در غیاب من مرا حفظ می‌کنند

از جوانمردی، این است که جوانمرد به نیکی خود اعتماد نکند و آن را به حساب نیاورد،

ابوعمروبن مَطَر از قول ابن شبرمه گفت: «وقتی نیکی شمرده شود، خیر و خوبی آن از میان می‌رود».

***

[جزء پنجم کتاب فتوت] درپی می آید،ان شاءالله

***

بخش پنجم از کتاب فتوت

گردآوردهٔ شیخ ابوعبدالرّحمن محمدبن حسین سُلَمی (ره)

به نام خداوند بخشندهٔ مهربان

از جوانمردی، این است که در احوال و اوقات و در سفر و حضر، فقط به پروردگار خود اعتماد کند.

از ابوالقاسم عبدالله بن محمد دمشقی شنیدم که در حال سفر به مردم چنین سفارش می‌کرد: «ای برادرم! فقط با خدا هم صحبت باش، چون اوست که در کارهای مهمّ ترا کفایت می‌کند و برنیکی‌هایت شکر می‌گزارد، بدی‌هایت را می‌پوشاند و در هیچ قدمی از تو جدا نمی‌شود».

از جوانمردی این است که برادرانش را به سؤال محتاج نسازد و از صراحت به اشاره بسنده کند؛

از شیخ ابوسهل محمدبن سلیمان شنیدم که ابن الاعرابی گفت: اُمیّةبن ابی صلت به خانهٔ عبدالله بن جُدعان در آمد و دو زن خواننده نزد او دید و گفت: «ای ابوزهیر! بامداد بر تو خوش باد» و گفت:

حاجت خود را یاد کنم یا حیای تو
مرا بس است و حیا خوی تو است
علم تو به حقوق دیگران شاخ و برگ تو
و شخصیت پاک و روشن ریشهٔ تو است
بزرگ و محترمی هستی که بامداد و
شامگاه، خوی گرامی ترا عوض نمی‌کند
زمین تو کرامتی است که «بنی تیم»
آن را بنا کرد و تو آسمان آن هستی
تا وقتی که زمستان سگ را سنگ کند
تو بر باد در کرامت و بزرگی پیش می‌افتی

عبداللّه بن جُدعان به اميّة بن ابی صلت گفت: «دست هر کدام را می‌خواهی بگیر» امیه دست یکی از آن دو خواننده را گرفت و به مجالس قریش رفت، گفتند: «ای ابواميّه! به نزد پیری رفتی که سِنّ او زیاد و استخوان‌هایش سُست شده است و دو زن اهل لهو پیش او بود که تو یکی را ربودی. اُميّه از آن گفته خود را نکوهش شده دید، به نزدعبد اللّه برگشت، وقتی عبداللّه او را دید گفت: «صبرکن تا بگویم چه چیز ترا باز گرداند، گفتار قوم قریش را بازگو و گفت: دست خوانندهٔ دیگر را بگیر و چنین گفت:

اگر به کسی بخشش کنی، برای تو زینت است
و هر بخششی برای آدمی زینت نیست
و ریختن آب روی او نزد تو، عیب نیست؟
چنان که بخشی از درخواست هم عیب به نظر می آید

از جوانمردی، این است که آدمی عزّت برادران را بر عزّ خود و خواری خود را برخواری آنان ترجیح دهد،

از حسین بن علی قومسی شنیدم که عصام بلخی چیزی برای حاتم اَصَم(ره) فرستاد و او قبول کرد. به حاتم گفتند: چرا قبول کردی؟ گفت: در پذیرش آن چیز، ذلّت خود و عزّت حسین و در نپذیرفتن آن، عزّت خود و ذلّت او را دیدم، ازین رو عزّت او را بر عزّ خود و ذلّت خود را بر ذلت او برگزیدم.

از جوانمردی، فرق نگذاشتن میان خدمت و بخشش است،

شنیدم عبدالله بن محمّد رازی می‌گفت: «فروتنی، ترک تمیز در خدمت است».

از جوانمردی، ترک تمیز در بخشش به خلق و کوچک شمردن احسان خود و بزرگ دانستن احسان دیگران است،

از ابوعثمان سعید بن ابوسعید شنیدم که جعفربن محمد خلدی گفت: به ابوبکر قزاز مصری، که از برگزیدگان مردم بود، و صوفیان و غیر صوفیان به او پناه می‌آوردند، گفتم: چرا فرق نمی‌گذاری؟ گفت: من از اهل تشخیص و اشراف نیستم، می‌ترسم که در تشخیص خود خطا کنم و آنچه می‌خواهم، از دستم برود.

از جوانمردی، به کاربردن اخلاق در ظاهر و درست کردن احوال در باطن است،

از ابوالحسین فارسی شنیدم که ابومحمد جریری می‌گفت: «نزد اهل معرفت صحّت کار در این است که دین را ده سرمایه است، پنج در ظاهر و پنج در باطن، سرمایه‌های ظاهر: راستی در زبان، سخاوت نفس به مال، فروتنی به بدن، خود داری از آزار و قبول آزار دیگران؛ و سرمایه‌های باطن: دوست داشتن مولای خود، ترس از جدایی او، امید بررسیدن به او، پشیمانی از کارخود و شرم کردن از پروردگار».

از جوانمردی، این است که کسی به لباس جوانمردی مزیّن نشود مگر اینکه بار سنگینی آن را برتابد و به شرایط آن قیام کند.

به ابوعبدالله سجزی گفتند:«چرا مرقّعه نمی‌پوشی؟» گفت: «از نفاق ودورویی است‌که‌آدمی جامهٔ‌جوانمردان‌بپوشد و بار سنگین فتوّت نکشد». پرسیدند: «جوانمردی چیست؟»

گفت: «عذر خلق و تقصیر خود،کمال آنان و نقص خود دیدن و به نیکان و بدان مهرورزیدن، وکمال جوانمردی در این است که چیزی ترا از خدا باز ندارد». معروف کرخی (ره) گفت:«هرکس مدّعی جوانمردی شد، باید این سه خصلت در او باشد: وفای بی خلاف، نیکی بی ستایش و بخشش بی پرسش».

از جوانمردی، این است که آدمی از جدایی یاران غمگین شود و تا ممکن است آنان را جمع کند.

ابوالحسن مقسم مقری در بغداد، به نقل از محمدبن یزید مبّرد، به ما گفت: «به من گفتند که مرد توانگری از عرب کنیزکی دارد که شیفتهٔ اوست، هر چه دارد در راه او صرف کرده و تهی دست شده است، نزد یاران می‌آید و از آنان می‌گیرد و به کنیزک می‌بخشد. این خبر به کنیزک رسید و گفت: ای مرد! چنین مکن، مرا بفروش شاید خدا ما را گِرد هم آرد. مرد با کنیزک نزد عمربن عبیدالله بن مَعمر که کارگزار فارس بود، رفت،کنیزک را به او عرضه کرد، عمر از دیدن کنیزک متعجب شد و گفت: «بهایش چقدر است؟» مرد گفت: «صدهزار درهم و او بهتر از این است...» عمر قبول کرد و بهای کنیزک را پرداخت، مرد عرب وقتی پول را گرفت و خواست بیرون رود، کنیزک ابیات زیر را خواند:

بهایی که بابت من گرفتی، گوارایت باد
و جز یاد تو چیزی در دست من باقی نماند

وقتی جان به دیدگانم رسد، به او می‌گویم
که جوش و خروش کم یا زیاد تو بی ثمراست، معشوق دورشد
با اندوهی سخت به دل خود رجوع می‌کنم
و با دلِ پراندیشهٔ خود به نجوا می‌پردازم
مرد، نگاهی به کنیزک کرد و به گریه افتاد و گفت:
اگر روزگار از تو روی نمی‌گرداند، چیزی
جز مرگ ما را از هم جدا نمی‌کرد، عذرم را بپذیر
با اندوهی دردناک از جدائی تو، می‌روم
و با دل بیمناک خود نجوا می‌کنم
درود و بدرود بر تو! دیدار و پیوندی
میان ما نخواهد بود، مگر اینکه ابن مَعمر بخواهد

ابن مَعمر گفت: «مال ازآنِ تو اگر می‌خواهی کنیزک را ببر» مرد عرب با کنیزک و صد هزار درهم به شادی باز گشت. ابن مَعمر گفت: «به خدا سوگند، با صد هزار درهم مکرمتی بالاتر از این نمی‌توان خرید که عاشق و معشوقی را به حلال جمع کرد و آن دو را از جدایی نجات داد».

از جوانمردی، این است که آدمی پیش از پرسش به بخشش پردازد، چه عطای بعد از سئوال،بهای آب روی سائل است، جوانمرد، آب روی برادرانش را با بخشش مبادله نمی‌کند.

ابوعبداللّه بن بَطّه به نقل از دیگران و آنان از عبیداللّه بن عباس نقل کردند که عبیداللّه بن عباس به برادر زادهٔ خود گفت: «بهترین بخشش آن است که پیش از در خواست بپردازی، چون بخشش بعد از پرسش، قیمت آب روی خواهنده است». در این معنی چنین سروده‌ام:

بخشندهٔ آب روی خود، عوِضی به دست نمی‌آورد
اگر چه با سئوال به بی نیازی رسد

وقتی خواهش را با بخشش بسنجی
خواهش، سنگین‌تر از هر بخششی خواهد بود
و نیز سروده‌ام:
آب دست تو، چه ببخشد و چه بخل ورزد
جای آب رویی را که از من ریختی، نمی‌گیرد

از جوانمردی، به کاربردن اخلاق و در تمام احوال نظر به فضل خداوند است،

از علی بن محمّد قزوینی شنیدم که ابن انباری گفت: با یزید می‌گوید: «هرگاه شخصی با تو همنشین شد و زندگی ترا ناخوش کرد، تو با خوشخویی همنشینی کن تا زندگیت خوش باشد، و اگر به تو نعمتی بخشید، سپاسگزار خدا باش، چون خداست که دل‌ها را با تو مهربان ساخت، و اگر به بلایی گرفتار آمدی، در فسخ آن بشتاب و شکیبا باش، چه هیچ جانی به شکیبایی فنا نمی‌شود».

از جوانمردی، این است که در حفظ نعمت صاحب نعمتان بکوشد،

ابوعبدالله بن بطهٔ عکبری، به نقل از جمعی گفت: حُرقة دختر نُعمان بن منذر به سعد و قاص گفت: «خدا ترا به فرومایه‌یی گرفتار نسازد که به تو بدکند، و بزرگواری را به تو گرفتار نسازد که تو به او بدکنی، خداوند سپاس ترا به گردن آزادگان ببندد و نعمت بزرگواری را نسبت به تو و غیر تو زایل نکند، مگر اینکه ترا سبب باز پس دادن آن نعمت قرار دهد».

از جوانمردی، بخشیدن مال به برادران و رفقاست،

معافا پسر ذکریای قاضی جریری در بغداد گفت: ابوجعفر، شعر سلیمان بن یحیی‌بن‌ابی حفصه را که منسوب به جدّ اوست برای ما خواند:
گوینده‌یی گفت: چرا مالِ تو اندک
و مال اقوام غیر تو افزون است؟

گفتم: من آنچه به دست آرم می‌بخشم
و بعضی از قوم نمی‌بخشند

ازجوانمردی،دوری از فسادی است که در دشمنی با مردم وجود دارد،
محمّد بن عبدالواحد رازی گفت: که صالح بن حمزه می‌گوید: «از دشمنی با مردم بپرهیز، چه آن دشمنی ترا از مکرِ بردبار و عداوتِ نادان باز نمی‌دارد». و نیز گفت: «غالب‌تر کسی است که با نیکی غلبه کند و مغلوب کسی است که بدی کند، از شر بپرهیز تا از تو بپرهیزد».
ازجوانمردی،این‌است‌که‌آدمی‌گوش خودرا از شنیدن زشتی نگهدارد، چنانکه زبانش را از زشت گویی نگاه می‌دارد.
محمّد بن مرزبان، به اجازه، این ابیات را از قول شاعری از جوانمردان برایم خواند:

گوشت را از شنیدن ناسزا نگهدار
چنانکه زبان را از آن حفظ می‌کنی
به هوش باش که تو به شنیدن زشتی
با گویندهٔ آن شریک می‌شوی
چه بسا حرص، جوینده را به دردسر می‌افکند
و او را در طلب خود با مرگ روبرو می‌کند

از جوانمردی،این‌است که جوانمرد جاه و مال خود را برای یاران ببخشد،
محمدبن عمربن مرزبان گفت: این ابیات را از شاعری شنیدم:

فدایت شوم! مرا به خاطر آور

و با بخشش، از خواهش باز دار
با جاه و مقامت، به جاه و مقام من بیفزا
چنانکه با مال خود به مالم افزودی

از جوانمردی، دوری از اخلاق بد و ملازمت با اخلاق خوب است،

ابوعبداللّه بن بَطّه از ابن مسروق برایم خواند:

وقتی خوی آدمی بدشد، زندگیش پاک و مصفّا نمی‌شود
و راه و روش بر او تنگ می‌گردد
مردم، آدم بد خلق را نمی‌ستایند
ولی دارندهٔ خوی خوش ستوده می‌شود

از جوانمردی، حفظ همسایه و همسایگی است.

از پیامبر اکرم (ص) چنین روایت است که فرمود:«جبرئیل (ع) پیوسته مرا به همسایه سفارش می‌کرد تا جایی که گمان کردم همسایه از همسایه ارث می‌برد» فیض القدیر، ج ۵، ص ۴۴۷.

ابوعبداللّه بن بَطّه از ابوالفتح رقّی خبر داد که حسن گفت: «حُسن همسایگی در این نیست که همسایه را نیازاری، بل که در این است که آزار او را تحمّل کنی».

از جوانمردی، صبر بر آزار سئوال است،

عبدالواحدبن احمدهاشمی گفت: عبداللّه بن یحییٰ عثمانی این شعر ابن دُرَید را برایم خواند:

دلتنگی سائل ، ترا نیازارد
روزگار خوش تو این است که از تو حاجت بخواهند
روی از روی آرزومند مگیر
دوام عزّت تو این است که مورد آرزو باشی

از جوانمردی، صحّت اخوّت، به ترک مکافات بر بدی است،

عبداللّه بن محمّدبن عبدالرّحمان خبر داد که ابوعبداللّه جُهنی گفت: «سازش و هماهنگی،تازه کردن برادری و ترک مکافات به زشتی دشمنی است».

از جوانمردی، چیزی است که حسین بن احمد بن موسی از ابن اعرابی به ما خبر داد و گفت: به یکی از اعراب گفتند:

«جوانمردی چیست؟». گفت: «طعامی است بخشیده و مژده‌یی است پذیرفته، نیکی خالص و آزاری است باز داشته».

جوانمردی، به کاربردن مروّت با تنگدستی است،

محمّدبن طاهر وزیری از شاعری چنین نقل کرد:

جوانمرد، دست از مال بر می‌دارد و از مروّت دست نمی‌کشد
بیش از خواهش تو می‌بخشد و زشتی سئوال را می‌داند

از جوانمردی، بخشیدن بدکاران است،

جعفربن احمد بن ابی زاید مصری گفت: پدرم این شعر منصور را برایم خواند:

من گناه بزرگی مرتکب شدم و تو بزرگتر از آنی
با گذشت و بردباری، آن را ببخش
اگر من در کار خود از بزرگان نیستم
[تو با عفو خود از بزرگان باش]
منصور فقیه بدین دلیل برایم گفت:
به پندار تو بدکردم، مرا ببخش

کجاست فرجام برادری؟
و اگر تو هم مثل من بدکنی
کجاست فضل و مروّت تو؟

از جوانمردی،این‌است که وقتی زمان به تباهی‌کشید،آدمی عزلت گزیند،

ابوبکر بن ابی جعفر مزکّی گفت: حاکم عبدالحمید بن عبدالرّحمان از شاعری چنین خواند:

به تنهایی اُنس گرفتم و در خانه‌ام نشستم
عزّتم کامل شد و شادیم بالا گرفت
روزگار ادبم کرد ای کاش هجرت می‌کردم
نه کسی مرا می‌دید و نه من کسی را می‌دیدم
تا زنده‌ام نخواهم گفت که :
«سپاه رفت و امیر برنشست »

از جوانمردی، نگهداری شرط مروّت است،

از محمّدبن عباس عصمی شنیدم که از قول یحیی بن سلیم نقل کرد که زافربن سلیمان گفت: «گفته‌اند: کامل مروّت کسی است که دین خود را نگهدارد، صلهٔ رحم به جای آرد، مال خود را در آبادانی صرف کند، برادرانش را گرامی دارد و درخانهٔ خود بماند».(۱)

از جوانمردی، حفظ پیمان کسی است که در تنگدستی و سختی با تو همنشین بود،

---

۱ - متن: قالَ به جای قامَ، م.

شیخ ابوسهل محمّدبن سلیمان گفت: می‌دانستم که ابوسالم، در طول روزگار خود، به علی بن عیسی تعصّب داشت، وقتی علیّ بن عیسیٰ به وزارت رسید، چنانکه باید به ابوسالم توجه نکرد، ابوسالم به او نوشت:

در طول عمر خود، به وزیر شدن تو امید بستم
وقتی به وزارت رسیدی، نا امید شدم
مردمی بر من سبقت یافتند که
وقتی من می‌آمدم، قصد سخن نمی‌کردند
اکنون مرگ را دوست دارم، آن زندگی که
عوض آن مرگ بخواهم، مردن است

علیّ‌بن حمدان‌گفت: ابن‌انباری‌این شعرابراهیم‌بن‌عباس را برایم خواند:
با برادری روزگار، برادرم بودی
وقتی روزگار من سپری شد، تو دشمن من شدی
ترا برای روزگار بدبختی نگه می‌داشتم
اکنون باید از تو امان بخواهم
روزگار را پیش تو نکوهش می‌کردم
با آنچه در تو دیدم، آن را می‌ستایم

از جوانمردی، گرامیداشت همهٔ مردم است،

از ابوالحسن بن مقسم در بغداد شنیدم که مداینی می‌گفت: «یحیی بن خالد بر مکی به پسرش سفارش کرد و گفت: «پسرکم! گرامیداشت مردم را رها نکن، بزرگداشت مردم، بزرگداشت خویش است».

ازجوانمردی، نگهداشت پیمان وطن برای حفظ حرمت ساکنین آن است،

از ابوالفضل سکری شنیدم که محمدبن اسماعیل می‌گفت: شنیدم که زنی آمد و وارد قصر سفیان بن عاصم شد و در میان خاکِ قسمتی از قصر غلتید و بر دیوار کاخ نوشت:

برای آرزومند غمگین سخت است که
جای محبوب خود را، خالی و خراب ببیند
روز را تا شب در آنجا و یاران و همدمانی را
که به آنجا آمد و شد داشتند نبیند
آرزومند گرفتار عشق، برآرزومندی خود
می‌افزاید تا وقتی که به صبر مبادرت کند

ودرزیرآن‌نوشته‌بود: آمنه دخترعبدالعزیر همسر سفیان‌بن عاصم‌نوشت.

از جوانمردی، این است که از خیانت به دوستان اجتناب، و مودّت آنان را تصدیق کند.

ابوالفضل شیبانی از محمّدبن حسین بن حُرقان خبرداد: از سفیان بن عُیینه شنیدم که گفت: «چون جوانمردان از خیانت دور هستند، «برادران» و چون در حق مودّت صادق هستند «راستگویان» نامیده شده‌اند».

از جوانمردی، این است که پس از شناخت دوستیِ راستینِ دوست، بر او عیب نگیرد،

از محمدبن‌احمدبن‌توبه مروزی شنیدم: «وقتی کسی را به دوستی شناختی، همهٔ بدی‌های او آمرزیدنی است؛ و وقتی او را به دشمنی شناختی، همهٔ نیکی‌های او بر او باز می‌گردد». خداوند ترا حفظ کناد، بدان که: اصل و اساس جوانمردی، حفظ دین و پیروی از سنّت و از هر چیزی است که خدا به پیامبر خود(ص) امر فرموده است، از جملهٔ اوامر اوست: «عفو را پیشه ساز و به نیکی فرمان ده و از جاهلان دوری

کن» اعراف /۱۹۹.

و نیز فرمود:«خداوند به عدل و احسان و بخشش به خویشاوندان امر می‌کند و از فحشا و زشتی و ستم نهی می‌کند، شما را پند می‌دهد شاید که پذیرا شوید» نحل /۹۰.

نبیّ اکرم روز ورود به مکّه فرمود: «ای مردم! آشکارا سلام کنید و به گرسنگان طعام دهید و صلهٔ‌رحم به جای‌آرید،شبانه نمازگزارید، وقتی که مردم درخواب هستند، وبه سلامت واردبهشت شوید» ترغیب،ج ۳،ص ۴۲۵.

و آن حضرت چیزهایی را نهی کرد: «از یکدیگر نبرید و به یکدیگر پشت نکنید و چنانکه خداوند امر فرموده: بندگان خدا و برادر همدیگر باشید» سنن ترمذی، باب ۲۴.

از موجبات جوانمردی است:

صدق، وفا، سخا، حُسنِ‌خُلق،کرم نَفْس، لطف به برادران، معاشرت با یاران، دوری از شنیدن قبیح، میل به انجام نیکی، حُسنِ همسایگی و مجاورت، لطف در گفتگو، بزرگداشت پیمان، احسان به کسی که خداوند کار او را به تو سپرده است همچون خانواده و بنده، تأدیب فرزندان، ادب آموختن از بزرگان، دوری از کینه و دورنگی وخشم، دوستی و دشمنی در راه خدا، گشایش بر دوستان در مال و جاه، منّت ننهادن بر یاران، قبول منّت کسانی که در جاه و مقام گشاده دست وگشاده رویند، قیام به خدمتِ میهمانان، عشق به آنان در اجابتشان، حرمت نهادن آنان به طعام، کوشش به جان و مال در برآوردن حاجت یاران، پاداش دادن بدی به نیکی، هجرت با پیوند، لزوم فروتنی، دوری از خود بزرگ بینی، ترک خود بینی در احوال و اسباب، نیکی به والدین، پیوستن به خویشاوندان، چشم پوشی از بدی‌های برادران، پوشیدن زشتی‌هایشان، نصیحت آنان در خلوت، دعا برای آنان در تمام اوقات، پذیرفتن عذر خلق، لزوم سرزنش

نَفْس به یقین بر بدی و فریب آن، اُلفت با خَلق، شفقت بر مسلمانان و لطف با آنان، اِحسان به خَلق، مهربانیْ بر فقرا، شفقت بر اغنیا، تواضع با علما، قبول حق از هرکس که بشنود، نگهداری زبان از دروغ و غیبت، حفظ گوش از شنیدن دشنام و ناسزا، پوشیدن چشم از محارم، پاکی در اعمال، استقامت در احوال، رعایت ظاهر، مراقبت باطن، دیدن خیر در خلق، همنشینی با نیکان، دوری از بدان، اِعراض از دنیا، روکردن به خدای تعالیٰ، ترک خواسته‌ها، پاکی همت از پلیدی دنیای بی بقا، عزت یافتن به مجالست با فقرا، ترک تعظیم اغنیا به سبب غنایشان و غنا به پروردگار، سپاسگزاری بر غنی شدن به پروردگار، حق گفتن و نترسیدن از ملامت بر آن، شکر بر دوستی‌ها، صبر بر ناپسندی‌ها، دوری از خیانت، پوشیدن اسرار، راضی شدن به پایین مجلس، نخواستن حقوق خود، وفا کردن به حقوق دیگران، مطالبهٔ حقوق از خود، حفظ حرمت خدا در خلوت‌ها، مشورت و همرایی با یاران، اعتماد به خدا، کم طمعی، عزّت جویی به قناعت، تحمّل رنج خلق، تحمّل زحمت آنان، شناختِ حرمت نیکان، مهربانی بر گناهکاران، بکوشد تا احدی را نیازارد، مخالف نبودن ظاهر با باطن، دوستی با دوستِ دوست و دشمنی با دشمنِ دوست، دگرگون نشدن به سبب دوری از خانه و دیدار.

این‌ها و شبیه به این‌ها، از راه و رسم و اخلاق جوانمردی است،

از خدا می‌خواهیم که به ما خوی و خصلت نیک بخشاد و طیّ طریق جوانمردی را نصیب و روزی ما سازاد، و ما را در اوقات ضایع شده و احوال مهمل گذاشته باز خواست نکناد؛ و ما را در نزدیک شدن به خود موفّق دارد که او نزدیک و اجابت کننده است،

سپاس خدا را که پروردگار جهانیان است و درود خدا بر سرورمان محمد(ص) و خاندان پاک او باد.